اولیائی تحت قبائی

بحمد الله که درین ایام خجسته فرجام کتاب فوائد انتساب خزینه تصوف عرفان گنجینه فلاح و دستگیری عاصی

مکتوبات جوابی حضرت شیخ شرف الدین یحیی منیری رحمة الله القوی

مع

مکتوبات حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی قدس سره

بمساعی جمیله عمده کاربردازان و سنجیده کارگزاران بتصحیح تمام

در مطبع منشی نولکشور کانپور باهتمام بهگوان دیال ایجنٹ طبع گردید

التماس

اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے
اونکی ہر ایک شائق کو چھاپہ خانے سے مل سکتی ہے جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے
شائقان اصلی حالات کتب سے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب
کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادہ تھے اونپر کتب اُردو دینیات درج کرتے ہین تاکہ جس فن
کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدر دانون کو آگاہی
کا ذریعہ حاصل ہووے

کتب متفرقات

دینیہ وغیرہ

معاملہ النبی۔ از مولوی حامد علی صاحب۔
گلزار نعت از منشی رحمان علیصاحب متخلص
بہ طپش مطبوعہ مطبع نظامی کاغذ حنائی۔
فضائل الشہور والصیام تصنیف از
مولوی محمد رمضان صاحب۔
مفتاح القرآن مصنفہ مولوی محمد عبد الحمید صاحب
رفیق رامپوری۔ مطبوعہ نظامی کاغذ سفید رسمی۔
شبیہ احمدی۔ سراپا سے رسول کا بیان
از جمال الدین حسن خان۔
مثنوی زائر۔ دعوت کرنا اسلام کا قبائل قریش
کو از نواب شبیر خان۔

دوازدہ مجلس مسمی بہ ریاض الازہار از
مولوی محمد قمر الدین گوپاموی۔
اسرار کربلا۔ از منشی ظہیر الدین بلگرامی۔
چہاردہ مجلس مسمی بہ تاریخ الائمہ۔
بنا بر روایات مذہب امامیہ از سید وزیر حسین
سب جج رائے بریلی۔
دہ مجلس منظوم۔ معرکہ کربلا علی الترتیب موجود
مجلس مین۔
دہ مخزن۔ مصائب کربلا از حکیم نصر اللہ خان
تخلص وصال۔
چہل مجلس شبیری
سید وزیر حسین رشتہ
دہ مجلس شہ
شد

بعون صانع مکین و مکان فضل خلاق زمن و زمین

رسالہ فیض مقالہ معدن مضامین تصوف و عرفان مخزن فلاح و رستگاری یعنی

مکتوبات جوابی
حضرت شیخ شرف الدین یحییٰ منیری قدس سرہ

مع

مکتوبات
حضرت محبوب سبحانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی قدس سرہ

حسب تحریک زبدۃ العرفا مفتخر زمن جناب مولانا محمد ابو الحسن خلد مسکن

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسوله محمد وآله اجمعین اما بعد
چنانکه این چند مکتوبات مرغوب که به تحریر پیوسته قضیه آنست که در مدت بیست
سال شیخ الاسلام مخدوم جهانیان شرف الحق والشرع والدین مدام جواب
مراسلات شیخ مظفر مرحوم رسالات می فرمودند در ذیل بعضی مکتوب مسطور بود که این
مکتوبات من حل مشکلات و معاملات آن برادر است باید کسی را ننماید که موجب
افشاء سر بوده میگردد بنابران هر بار مریدان التماس می کردند که انتساخ
کنیم تا سبب استفاده گردد و از کمال رافت کسی را نمی نموده مهر کرده ارسال
میداشت آن ملاطفات را محرر این سطور مشاهده کرده دوازده دو بیست
چند مکتوب دیگر زیاده بود که چون هنگام رحلت شیخ مظفر مرحوم وصیت کرده
که در کفن من دفن کنید بسبب وفای وصیت جمله در کفن آن نهاده شد
تا آن اسرار پوشیده آن بزرگوار پوشیده رفت یک ملاطفه مختصر در میان خریطه
مانده بود منجمله شیخ الاسلام که پیش این دعاگو ست این چند مکتوبات از آن

املا کرده شد تا خواننده و شنونده را سبب نفع دین گردد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب اول بجانب شیخ مظفر الحمد لله و الحمد

هر بلا که این قوم را حق داده است و هر زیان شیخ کرم نهاده است اور خیر

است ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء برادر عزیز مولانا مظفر سلام و دعا

از کاتب ها در وقت مطالعه کنند باید که در کار خود مردانه بود و اندیشه ها از امور و از کثرت

خواطرهای گوناگون که در راه سالک است نباید که در کار قصور و فتور راه یابد که

در قصه های الانبیا آورده اند که کار صدر از ندحلی و علا بر یک نمط نیست و نتوان دانست

که از ابتدا فتح حق سبحانه تعالی بنده را از کدام راه پدید آید از راه نعمت یا از راه محنت

یا از راه عطا یا از راه بلا موسی پیغمبر را صلوات الله علیه بعد از زادن او را در تنور

پر آتش افگندند پس در تابوت افگندند پس در دریا انداختند پس در دست دشمن افگندند

پس در دست او در وقت تطلب رانده پس از خوف کشتن در غربت افگندند پس ده سال

در شبانی افگندند چون بمصر با زن و فرزند روان گردند در بادیه خونخوار افگندند شب

تاریک شده بود ابر تیره بر آمده برق جستن گرفته گوسفندان زمین گرفتند و

گرگان در پیش رسیدند و راه گم کرده و زن را درد زادن گرفته و سرما سخت فرو گرفته

آتش نه هر چند چقماق میزد هیچ آتش بر نیامد چون از همه وجوه درمانده و عاجز گشت

ناگاه تجلیات از غیب پدید آمد که گفت انی آنست نارا چون در طلب آتش آنجا

رسید بگل و دیگر شگفت که انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی

و انا اخترتک فاستمع لما یوحی موسی علیه السلام در سبحه عجیب افتاد و بزبان حال

گویان شد اشعار هنم این کز توهمی بینم وصالی نهی نوش الخافی طرفه حالی

گدائی را از این بهتر چه باشد + که یابد پیش سلطانی مجالی + هنوزم نیست یاور

این سعادت + مگر در خواب می بینم خیالی + مگر من در شبم تا انکه دنیا

صاحب جمالی ٭ ازینجا معلوم شد که نتوان دانست که فتحباب طالب از راه نعمت بود
یا از راه محنت یا از راه عطا باشد یا از راه بلا که ان الربوبیة غیر معلولة او جبت الاحوال
کلها علی العباد و علی سنن ٭ احد لا احاطة علم العبد علی الربوبیة والله تعالی بصفاته غیر محاط
بیت هرچه در عشق سوزی و سازیست ٭ اندران مر خدای را رازیست ٭ عاقبت
و خاتمت با و جمله مومنان بخیر باد آمین یارب العالمین بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب دوم در جواب عریضه بندگی شیخ مظفر رحمة الله علیه

امام مظفر بدانکه این قسم از معاملات نیست از علم مکاشفات است و علم مکاشفات
در قلم آوردن رخصت نیست اما اینقدر که نویسند آنکه است موجودات محسوس را عالم
ملک گویند و موجودات معقول را عالم ملک گویند و موجودات بالقوة را عالم جبروت
می گویند و هرچه ما ورای اینست آنرا عالم لاهوت می گویند و برین عبارت هم گویند
ملک عالم شهادت است و ملکوت عالم غیب است و جبروت عالم غیب غیب است
خداوند عالم جل و علی غیب غیب غیب است بعد تقریر همچنین می کنند که لطافت عالم
ملکوت بغایت لطیف است و لطافت عالم ملکوت هیچ نسبت ندارد با لطافت عالم
جبروت هیچ نسبت ندارد با لطافت ذات پاک خداوند جل و علی که لطیف لطیف لطیف است
و هیچ ذره از ذرات عالم ملک نیست که ملکوت با آن نیست و بران محیط نیست و
و هیچ ذره از ذرات ملکوت نیست که جبروت با آن نیست و هیچ ذره از ذرات
ملک و ملکوت و جبروت نیست که خداوند جل و علا با آن نیست و بران محیط نیست
از آن آگاه نیست و هو اللطیف الخبیر اوست که لطیف مطلق است چون لطیف مطلق
بود محیط مطلق باشد که هرچند لطافت بیشتر احاطت بیشتر ازینجا فهم میکن و هو معکم
اینما کنتم و نحن اقرب الیه من حبل الورید اینست که گفت رباعی الخ تو گم کرده
کو گم کرده ٭ هست اندر تو تو خود را پرده ٭ گنجی که فلک سرا آن سر گردانست

آن گنج یقین ترا درون جانست + وانجاست که می گویند ملک باتست و ملکوت باتست
وجبروت باتست و خداوند جل وعلی باتست ازینجاست که می گویند حقیقت انسانیت
مظهر و آئینهٔ سر الوهیت ست چنانکه گفت مثنوی تا نیامد جان آدم آشکار + ره
ندانستند سوی کردگار + ره پدید آمد چو آدم شد پدید + زو کلید هر دو عالم شد پدید
زیاده ازین نبشتن نتوان که دار سیاست در کار است رباعی زنهار مگوی
سر سخن جمع + گر عاشق صادقی تو اسرار + دیدی که بشکر عشق رفری + حلاج نگفت ز
رفت بردار + در وقت خویش بدعا یاد آور دو السلام فائده این حدیث در سورهٔ
عنکبوت در زیر این آیه ووصینا الانسان بوالدیه احسانا الی آخره وان جاهداک علی ان تشرک
بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون فامر الله تعالی لطاعة الوالدین
فی الواجبات و ما دونی المباحات ندبا و نهاه عن طاعتهما فی المحظورات فایده ای
برادر آنکه در یکی بنظر نقصان می نگرد آن نقصان اوست صنعت صانع حکیم کامل
است در آفرینش جمله چیزها بیت نقاش چو کامل ست در صنعت خویش + ناقص نبود
هر انچه بنگارد او + و چون علم او بر وجود موجودات سابق است هر آئینه ادراک معلومات
کند قبل وجود ها چون در علم او نقصان نبود در معلوم او نقصان نبود بیت گر تو خوبی
بسوی زشت بخواری منگر + کاندرین ملک چو طاوس بکار است مگس فائده ای
برادر آدمی زاده مورچه ایست در خلوات هذا المکان سرگردان مانده می خواهد که از
زبان لطیف بکه رسد محالست عزیزی گفته است رباعی دردا که غم کوه بکاه افتاد
معشوق دل مورچه را افتادست + این واقعه طرفه براه افتادست + درویش بعشق
پادشاه افتادست فائده ای برادر عاشق باید که نوعی از انواع معشوق باشد اگر نباشد
لطف بود مراد او برآید و اگر سزاوار قهر بود مراد معشوق از وی برآید وانچه مراد معشوق از عاشق
برآید تمام تر بود والمحب الصادق من یجعل مراده فداء مراده سرا نیمی است

پرده که شود لیلی کجا تو پرده * گر به چشم من ببینی روی او * تو تماشا سازی زنخ
کوی او * والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب چهارم در جواب عرضداشت
امام مظفر سلام خواند بیت اصل همه عاشقی ز دیدار افتاد * چون دیده بدید دل
بکار افتاد * بحمد الله هرچه آن برادر می بیند یا می شنود همه علامات صحت کار و فتح
باب است خاطر جمع دارد از مجاهده و مکابده بهزیمت نشود و دشوار نشمارد که رنج و مشقت
طالب را بمقدار مطلوب است نظر آنجا دارد تا قبض و حزن به بسط و فرح بدل گردد رنج
و مشقت روح راحت نماید بیت رایگان رخ نمی نماید یار * گل نیابد مگر گزیده خار
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا تمام است جواب دیگر فیض واجب الوجود از هیچ
وجود ممکن ممنوع نیست و رحمتی وسعت کل شیٔ عبارت ازین است و اگر تقصیری
میرود از جهت ناقابلیت خود است تا آئینه بی جلا بود صورت در وی کی پدید آید
بیت سعدی حجاب نیست تو آئینه صاف دار * زنگار خورده کی بنماید جمال
دوست * جواب دیگر انیست اگر واردات غیبی کسی را مغلوب گرداند و دران
حال فریاد و شور و حرکات و سکنات غیر معهود از وی در وجود آید معذور بود که
تکلیفات شرع بر عقلا جاریست نه بر دیوانگان العشق جنون الهی ازینجا است
که گویند العشاق لا یواخذون بما صدر منهم بیت چون بگوید نیست بیهوده سخن
تو سخن بیهوده از مستان بگیر * جواب دیگر کار سالک در چنین سلوک صبر است
نه قلق و اضطراب استعداد هر یک چنانچه هست او میداند چون معطی جواد است
و محل قابل بود فیض خود برسد الله اعلم حیث یجعل رسالته هرچند از فضل گوید که آیه
ادعونی استجب لکم بنده را آن نیکوتر که ادب نگاهدارد و بر عجز خویش سر افکنده و از
ناشایستگی خود شرمنده بیت آنجا که توئی من آمدن نتوانم من * خود چه
کسم که پیش من آئی تو * ای برادران کوشش که نماز بسیار چون گذارم و یا روزه

بسیار چون آرم دران کوش که این نفس کافر را چون بر دارم که راه بحق سبحانه و تعالی را پیدا کم
کنند در آسمان نه و در زمین نه در مغرب است نه در مشرق است حق سبحانه تعالی در درون تست اولی
از قرآن شنو سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسکم افلا تبصرون پس این طایفه بشنو که گفته اند رباعی

ای آنکه همیشه در جهان می پویی	این سعی ترا چه سود دارد گویی
چیزی که تو جویی نشان او یی	با تست همی تو جای دیگر جویی

و آن حقیقت انسانی است که مظهر و آئینه سر حقیقت والوهیت است اینست که گفته اند
مثنوی تا نیامد جان آدم آشکار * ره ندانستند سوی کردگار * چون پدید آمد جوا آدم شد
پدید * زد کلید هر دو عالم شد پدید * تشنه از دریا جدائی می کند * بر سر گنجی گدائی می
کند و معلوم است که یک عالم پر فرشته مقدس و مطهر خاک تیره را چون سجده کنند خاک
ملعون و مظلوم خلیفه چون لو ذات همه خلق آدم علی صورته چون کشف شود این همه ذوق و شوق گرد و مثنوی

گنج خود در قر جانش پست کرد	تا کسی اینجا نیارد دست کرد
آسمان و عرش و عنصر چیست پوست	خاک الحق جمله را مغز نکوست

رباعی دل پادشاه است یگانه در ملک وجود * مقصدست یقین ز گنجهای معبود *
دل کعبه حاجت ست در راه صفا * در عالم دل در آی گر خواهی سود * حق سبحانه
تعالی این دولت آن برادر را میسر گرداناد و توفیق رفیق کناد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب پنجم بیت صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی * بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
ای برادر آن سعی و احوال که بر آن برادر میگذارد در آغاز سوز اگر ملازم وقت او شود
تمام بماند و پخته نگردد و نمودن و ربودن و حال مختلف صفات باید تا پخته گردد
چنانچه میوه را آفتاب و حال مختلف شود پخته نه گردد گاه آفتاب گاه سایه گاه قبض گاه بسط و گاه جمع و گاه تفرقه
و گاه غیبت و گاه حضور و دکان حکمت نگه دارد در دل آغاز است هنوز تا قیام صفات
بشریت است و صفات بشریت منافی در حقایق است پس تا صفات بشریه باقی بود در راه ابتدا بود

زیرا که نفاق دارد مع المنافق محال بود ازینجا این مسئله تمام حل خواهد شد حدیث ای برادر دل فهم
اما الاسلام ذا اما السیف ایمعنی است که زنار بند آنیده است طالبان را گفتند
اسلام ظاهر با کفر باطن نفاق بود و نفاق بدتر از کفر است بدین معنی مغلوب گشتند
زنار در میان بستند بحکم حال نه بحکم اعتقاد این نه کنند نگاه دارد تا درین مقام غلط
نخورد و بعده یا تیغ پیش آورد و لست یا آنگاه ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم
یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله نقد شد و من قتلته فانا دیته حاصل گشت یا بر عجز و
بیچارگی طالب بخشید نست و غالب انیست آنگاه او را از میان برداشتن است و جای
توحید بد و کشف کردن است وحده لا شریک له دولت ابدالآباد و بیت لطفی بکن
از کرم ز رهم بردار تا زحمت من ز راه تو کم گردد ای برادر اگرچه حجاب از حد بیرون
است اما از روی تحقیق همین نفس کافر است که راه به گرفته است و همه طالبان و
سالکان عالم از دست کافر خون خورده اند و خورند و خواهند خورد و چه کنند
الی الشان یکون لصاحب النفس الیه سبیلا و چون سلطان العارفین قدس الله
سره العزیز در میان مناجات خود می گفت الهی کیف الطریق الیک جواب آمد
دع نفسک و تعال بیت ازین کافر که مار در نهاد است ؛ مسلمان در جهان
کمتر فتاد است ای برادر چندین مجاهدات و ریاضات که وضع کرده اند و تنهائی
و گرسنگی و تشنگی نهاده اند مقصود از آن برداشتن این نفس کافر است از
راه که تا این نفس کافر از راه بر نخیزد بیچاره طالب بمطلوب نرسد و جمال لا اله الا الله
نه بیند ازینجاست که درویشان گویند مصرع یک قدم بر نفس خود نه وان دگر در
کوی دوست ؛ و نه بینی چون بفضل الله تعالی و توفیقه این نفس کافر را از راه
برداشتند همه این گفتند رباعی معشوقه عیان بود نمی دانستم ؛ با من بمیان بود
نمی دانستم گفتم بطلب مگر بجائی برسم ؛ خود تفرقه آن بود نمی دانستم ؛ اهل اشارت درین

که نحن اقرب الیه من حبل الورید می گویند هرچه وهم بدان رسد و عقل آنرا صورت کند و
خیال آنرا بگیرد و فهم آنرا دریابد ذات پاک حق سبحانه تعالی ازان منزه و مقدس است
و با این همه از رگ گردن تو بتو نزدیکتر است که قرب مخلوقات بیکدیگر جز مجازی که بعد
را در و مدخل بود بصورت یا بمعنی و قرب حقیقی آن بود که هیچ وجه از وجوه قابل بعد
نشود انسیت که گفته است بیت من او نشوم ولیک بی او نبود و انکه نیم یقینم
آنکه گفته اند نظم ای در طلب گره گشائی مرده + با وصل نزاده از جدائی مرده + ای
بر لب بحر تشنه در خاک شده + وی بر سر گنج از گدائی مرده + ازین تقریر جمله معلوم
گشت که نفس کافر راه گفته است پس طالب را هرچه افتاده است با نفس کافر افتاده
است و هر آنچه این نفس کافر از راه برخیزد بر طالب فرض عین است بحکم حال درین
چه کعبه و چه بتخانه و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هرچه شغل این شود
از نیجا بوده است اهل عادت و غفلت را ازین چه خبر گفته ایشانست نظم در
بتکده گر خیال معشوقه ماست رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست گر کعبه ازو بوی
ندارد کنشت است با بوی وصال او کنشت کعبه ماست حدیث کار افتادگان دیگر است
و کار اهل عادت و غفلت دیگر هرچه در حق ایشان گفته اند و گویند همه از غفلت و
افلاس خود است و صنعت خداوند با طالبان خود همین رفته است والده و همشیره
و برادران خود را دعا کاتب رسانند عاقبت و خاتمه بخیر باد آمین بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب ششم مولانا مظفر برادر چون گورخانه شد و بدانند که گور بی مرگ نشود

اسیر بدانکه موتوا قبل ان تموتوا جمال خود نماید من مات فقد قامت قیامته نقد گردد و
درین قیامت ست کشف شود و نزدیک این طائفه غربت حقیقی نیست که در شهر خود غریب
گردد آن غربت عالی الا هست این غریب نبود مگر سالک راست از در آشنائی بیگانه از
قرابت و از قرابت و از شهر بی شهر و از خلق بی خلق و از کس بی کس این روش زندگان

در راه زدگان ست ای برادر شکسته هیچ قیمت ندارد مگر دل هر چند شکسته تر باشد و ثمین تر
تر موسی علیه السلام در مناجات خود گفت الٰهی این اطلبک فرمان شد انا عند المنکسره
قلوبهم لاجلی العلم علمان علم باللسان و علم بالقلب و علم است که از دل است
و عالم و عارف او ست که علم اولین و آخرین در و مکنون است هر چند دل مصفا تر
و منور تر مفهوم او دقیق و لطیف تر است انیست معنی آن حدیث من عمل بما علم
ورثه الله علم ما لم یعلم خاطر جمع دارد و همه نشان راست است و در کار بود کل
باختن کل یافتن است هر که کل باخت کل یافت لایصل الی الکل الا من انقطع عن
الکل و آنچه یاد کرده میشود همه درین باب ترغیب است ترک کل و بشارت است که درین
کار توفیق یابد انشاء الله تعالی بوقت کار موقوف است به عجلت بر نمی باید که هر چیز را
حالی و وقتی است که بدان وقت راست آید و این کار نتیجه و ثمره کمال عشق است که
او را منع و عطا در د و قبول و رحمت و لعنت یکی گردد و هذا الکمال فی العشق لیس بالذات
کمال تا فرق می کند ناقص است کمال آنجاست که فرق نماند بدین معنی ست که کسی در باب
آن مهجور و مردود می گوید مثنویات از حالم اگر عالمیان بیخبر اند؛ از حال من آن
به که تو حالم دانی؛ هجران تو خوشتر از وصال دگران؛ منکر شدنت به که رضای
دگران گوید ازین لعنت او را چندین فخر است که دیگرا نرا برحمت کسی او را گفت
این گلیم سیاه لعنت چرا از دوش نمی اندازی گفت بیت می فروشم گلیم می لفروشم
گر به فرود کشم برهنه مانند دوشم؛ اما این معنی در کارخانه عقل نیست عقل ازین معنی
مفلس بادر زاد است این از عالم عشق است اینجا نشان از این معنی یابند العشق جنون
الٰهی کار دیوانگان دیگر است و کار عاقلان دیگر جواب دیگر که در عرضه داشته نوشته بود
اهل این سوال اشارت بر هدایت خاص دارد چنانکه گفت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا در فاتحه بعضی را چنین پیش می آید چنانکه در ایاک نعبد و ایاک نستعین

دریں هر دو کاف خطاب آن برق دلست اصحاب خلوت را ازین نوع بسیار باشد و را ایچه
صحبت تر ازین بوده است ازین زبان گذشته است هرچه نصیب و خط تو از کما
لو ساقط گشته نماند مگر حق خالصاً ندرسته تا نصیبی و خطی باقی هست خالصاً لله در
در باقی است خواجه جنید رحمة الله علیه را پرسیدند چه گوئی در حق کسی که از کونین
گذشته بود و نمانده باشد او را در ملک نگرد و خسته خرمائی گفت و المکاتب
عبد و ان بقی علیه درهم الغرض هرچه در راه پیش آید بر آن شکر و هرچند نعمت و
کرامت گوناگون بود خاطر جمع دارد و هر حجب می بیند یا می شنود همه گشان و علا
بر اصل است در کار خود جد و جهد باید نمود بنده را همین است الفضل لمن فضله
الله لا بالعمل و لا بالجوهر با این همه از عمل و بندگی چاره نیست چنانکه از مرگ چاره نیست
پیش ازین جواب مکتوبات نیز همه نوشته شده است مطالعه خواهد کرد بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب هفتم برادر اعز امام مظفر سلام و دعا از کاتب شرف منیری مطالعه کنند
غرض آنکه مکتوب آن برادر رسید در آن نوشته بود که حجاب همین وجود است
همچنین آنکه گفت شعر اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة - وجودک ذنب لا یقاس
بها ذنب تمام گفته است اگرچه حجاب بی حد و عد است ولیکن همه را اصل همین است
و همه مبنی برین است خواجه عطار رحمة الله علیه همین گفت بیت ای تو گم کرده
گنج گرده هست اندر تو تو خود را پرده ؛ هر که هست پرده خود شده است و
در پردهٔ خود محجوب مانده اگر این پرده برخاست همه پردها برخاست ازینجا
کسی می گویند دوستی او از دشمنی خود خیزد هر که دشمن خود نیست در محبت او صادق
نیست تا می گویند در عشق بیت چون علم عشاق لقب کنند بعضی خواص حضرت
را ادب کنند و گویند شما ازین باب خود دوست داشتند و درین عالم آنکه نظر به خود دارد
محجوب بود و دارد و دور بود و آنکه از آنجا او دوست دارد همه هست آید و

و بجز همه یکسان ست اگر فرق می کند ناقص بود زیرا که او را نظر بر مراد محبوب بود نه بر مراد
خود تا عزیزی می گوید اگر عاشق در بر آمد کار خود کوشد هرگز خلعت وصل نپوشد
عاشق را باید که همت در بر آمدن مراد معشوق بود پس عزیز دیگر می گوید آنکه محبوب را
برای خود دوست دارد یا خود را برای او دوست دارد مخلص نیست زیرا که خودی
او را در نظر است آنرا که خودی در نظر بود او را در عالم اخلاص چه خبر بود در ظاهر جلال
او را تعظیماً لحقه دوست داشتن و خود را بکلی نابود و نیست انگاشتن است حاصل الامر تا
از تو در تو خبری باقیست ذکر اخلاص ریا نیست آن برادر اول قوی دارد و همت
بلند دارد و امیدی صادق که ظهور این دولت از محلی می باشد که عقول ملکی و بشری
و ادراک آن عاجز اند نه بینی که مردی بمزدوری مهتر شعیب پیغمبر علیه السلام راضی شده
از برای تزوج صالحه ده سال شبانی کرده و در طلب آتش قدم زده نور قدم در نظر آمد
تا گفت انی آنست من جانب الطور نارا ناگاه مبشر عنایت با خلعت نبوت و
رسالت در رسیده این را عقل ادراک کجا کند عاقبت و خاتمت بخیر باد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب هشتم امام مظفر بعد از سلام و دعا این
ابیات مطالعه کند مثنویات اوصاف ذمیمه چون بدل شد ؛ هر عقده که در
تو بود حل شد ؛ چون نیستی تو شد محقق ؛ خیزد همه نعرهٔ انا الحق ؛ اینجاست
نهایت طریقت اینست خلاصه حقیقت ؛ دیگری گوید بیت هرگز آن
آفتاب اینجا نتافت ؛ آنچه آنجا وعده بود اینجا بتافت ؛ اینک مسلمانی
اینک مسلمانان اینک ایمان اینک مومن اینک توحید اینک موحد کار برآمد
مطلوب در بر آمد این کوس دولت بر در او زده انا لک شئت ام ابیت
انت لی شئت ام ابیت اینست که گفت بیت روییت اینست و چنین با
وصال ؛ دوستان را با جمال ذوالجلال ؛ و دیگر شنو آنکه گفت مثنویات

ای خوانده خدای را بعادت دوری ز حقیقت شهادت
تا کی به زبان خدا پرستی این نیست اگر هوا پرستی
توحید نه کار آب و خاک است آن در دل صاف جان پاک است
خود را بر کار رهبری بند تا باز رهاندت ازین بند

مکتوب [illegible] برده است حضرت چون می رفت این رقعه نوشته آمد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب پنجم حدیث این بار مکتوب آن برادر در طرزی دیگر بود و ذوقی دیگر داشت علامت
فتح باب می نماید مبارک باد چون کار بفضل است نه باستحقاق این چه عجب است سحرهٔ
فرعون بامداد در سحر و ساحری غرق برخاسته و در تهمت تکذیب موسی علیه السلام کمر بسته و
بعزت آن ملعون که بتره فرعون انا لنحن الغالبون سوگند خورده ساعتی نگذشته بود که تاج
معرفت بر سر ایشان نهاده و بر تخت توحید نشانده و عارفان حضرت خود گردانیده تا همت
از دنیا و آخرت یکبارگی در گذشته و تن در عالم داده که والله خیر وابقی اینست که گفت
روی را که خدا آراید گر دست مشاطه نرسد شاید اگر نفس کافران برادر زبون او گردانند
از حیات هستی که عارفان را مرگ محض است بگذارید و بحیات حقیقی که ابدیست زنده گردانند
چون تعرض نشان صفت اوست در نبود بل احیاء عند ربهم اشارت بهمین حیاتیست قطعه

ما چو زنده ایم اول درین کاخ فنا باز برآ خر بران وجهی که اول بوده
جان ز ما بر گیر و ما را با دم خود زنده دار چیست مر هنگ اجل بر ما موکل آمده

گویند بزرگی بعد از مرگ بخندید گفتند عجب خندیدن بعد از مرگ گفت عجب ز کسانی که دوستان
خدای را مرده دانند بخدای که من زنده ام و همه دوستان خدای زنده اند و این حدیث همدرین
معنی است الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار همچنین هر که علایق
این عالم فانی از خود قطع کند و کوشش او بعالم قدس افتد در بسته محبت حق جل و علا گردد و ظاهر حیات
او باطل نه گردد بلکه این حیات محسوس او را محض مرگ نماید بحقیقت آن حیات اینست معنی آنکه

گفته‌اند من کان فی داره فتنه کان لقاوه بالتربیت باسوز درآئی روشنائی انگیت
با فقر درآئی بادشاهی انیک ؛ فایده قول بیشتر علمای شریعت و متکلمان اسلام
آنست که روح جسم لطیف است درآمیزد در جسم کثیف و آن تن مردم است و
دلیل برین قول در آیات قرآن و اخبار پیغمبر صلی الله علیه وسلم الا آنکه کیفیت جسم لطیف
ما ندانیم که حقتعالی ما را بدان خبر نکرده است ولیکن در کتابی که آنرا اقلیم الاسلام
نام است آورده است که خواص بدان مخصوص باشند و برایشان واجب است که
با غیر که اهل نباشد نگویند که موجب فتنه شود بسبب قصور فهمها و پوشیدن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مر روح را ازین قسم است اما او را مکشوف بوده که هر که روح را نشناسد خود
را نشناسد و هر که خود را نشناسد پروردگار خود را چگونه شناسد یعنی اولیا و اصفیا
علما و حکما را نیز مکشوف است و نگویند و ساکت باشند ازانکه حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم ساکت بود نگاهداشت آداب شریعت بیت ستانی زبان از رقیبان راز را
گر تا از سلطان نگویند باز ؛ فایده بزرگان گفته‌اند کوه احد را حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم در حق او فرمود احد جبل یحبنا و نحبه فردا پیراهن سنگی از ظاهر و
برکشند و بصورت آدمی در صفت صدیقان بایستانند که صفت صدیقان در دنیا صبر
بود لاجرم همبران صبریش گردانند اینجا می‌آید که کسی گوید که کوه احد جماد است و از جماد محبت
و عداوت درست نیاید که دانستن محبت و عداوت لازمه حیات است جواب آنست
احد جبل یحبنا و نحبه این اخبار است از صاحب دل یعنی از حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم و اصحاب قلوب از جماد چیزی دانند و شنوند که دیگران را ازان خبر نباشد و محجوب را ازین هیچ حصه
نیست تا آورده که اهل کشف از تسبیح جمله اشیا آگاه اند و در تسبیح یسبح لله ما فی السموات و
ما فی الارض سماع دارند انست که گفت بیت پیش تو این سنگریزه ساکت است پیش ما خود فصیح
و دانا است ؛ و در قصص الانبیا در ذکر قصه سلیمان علیه السلام آورده است که کل عالم با اجزای خود چه نطق خود عاشق او

مطالب اندرا بمعنی گفته اند مثنوی صد هزاران راز در موی نهند ∴ درویش از عشق
خود شوری نهند ∴ ذره ذره عاشقانت در هوا ∴ پر شده از پرتو عشق خدا ∴
جمله ذرات پیدا و نهان + نقطهٔ عشق اند در هر دو جهان + بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب دهم ابیات دوئی را نیست ره در حضرت تو ∴ همه عالم توئی و قدرت
تو + وجود کون ظل حضرت تست ∴ همه آثار صنع و قدرت تست ∴ آنکه نوشته
بود کفر و شرکیست و زنار می گفتند و نمی دانستم که چیست اکنون دانستم که چیست
این ترا فتوحی پس بزرگ پدید آمده اگر ترا بنموده اند انشاء الله تعالی
بعد ازین جمال خود ایمان بینی آنیست که گفت بیت کفر اندر خود خود قاعدهٔ
ایمانست + آسان آسان بکافری نتوان رفت آنکه روزی بزرگی نماز میکرد
در وقت شروع گفت کافر شدم و زنار بر خود بستم الله اکبر این فهم کرده است که فلانی کفر
بری همانست که چون حاصل نشود جمال انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا جلوه ننماید و تا سر رشته و اعتصموا بحبل الله جمیعا زنار باطن نگردد و زنار
گبرکی هرگز شکسته نشود و این فهم نیز از عالم بصیرت است دلیل آنکه از الطرف
نصیبی پدید آید دل خوش دارد و در کار باش تا مزید پذیر آنکه نبشته بود مرا فرقی نیست
که کفر این زنار چیست همچنین می بینم که تا آخر لا اله حاصل نشود جمال الا الله هرگز جلوه
ننماید این نظر نیز از جملهٔ اسرار این راه است و دقایق این کار هر چند دل مصفاتر
نظرها صفاتر و آنکه نوشته بود که این فهم نیز می کنم که بعضی معنی را که بزرگان ذکر می کنند
زلف و خال و کفر و بت زنار و صورت ضرورت آن معنی جز بدین عبارت نیاید ای
برادر اصحاب سلوک را چند معنی پیش می آید آنهمه از عالم ملکوت است چون خواهند که
درین عالم در عبارت آرند جز بعبارت کفر و شرک و زنار و بت درست نیاید و این خاصه بیان
بصیرت است ∴ زبان گویان را اینجا راه نیست هر چه می نماید از احوال و معنی صادقان

ودر اثنای سائل بسیار گفته است خاطر جمع دارد که کریمان چون محتاجان را محتاج ایشان
نمانند از کرم نبود که ندهند پس هرچه بیاید دلیل است که خواهند داد تو در کار باش وقت نمودن
دیگر است وقت دادن دیگر وآنکه نبشته بود از خودی خود چون خلاص یابم ای برادر اگر از خودی
خلاص یابی وحده لاشریک له بود همه روندگان راه را این تمنا تمام است مصرع
تا نیست نگردی ره دیدار دوست + آنکه نوشته بود حال غلبه کرده چنین گمان بردم که
گوئی این سخن کسی می گوید که سبحانی ما اعظم شانی بحروف وصوت می شنوم اینجا اگر
مراد حروف وصوت چه کند جواب این مسئله تمام از خواجه عطار بشنو که گفته است اگر شاید
ز درختی بجز اسرار انی انا الله را چرا نشاید که منصور حلاج بسر اسرار انا الحق را آغاز است چون صفا
زیاده شود بشنید بیت هیچ هستم می ندانم یا نیم + چون همه خود اوست آخر من کیم + وآنکه
نبشته بود خبر فرائض وسنن همه تاراج شد لاجرم + مصرع آنجا که سلطان خیمه زد غوغا نماند
عام را + هنوز کار پیش است بیت عشق را امروز وفردائی بود + کفر ودین اینجا وآنجا
بود + ای برادر سعادت آن مرادست که ادراک نمانید پس گویند بتخانه وکفر وشرک بدیدی
اکنون چنگ بر دامن حق به کفر بالطاغوت زن تا بدولت ویومن بالله رسی وجمال
ایمان بینی مصرع کافر نشوی عشق خریدار تو نیست + وآنکه نوشته بود در خاطر می گذرد که
چه مرید باشد که نام پیر بر زبان آورد ونام مخدوم نمی تواند گرفت جواب ازین حدیث فهم خواهم کرد
که لم یفضل ابوبکر بکثرة الصلوٰة ولا بکثرة الصوم وانما فضل بشئ وقر فی صدره سر ابوبکر
را بود وانه معنی بود دوگانه شکرانه بگذارد وازین کلمات که می شود که ای کافر وای مشرک وای
بت پرست وای زنار دار وای سگ گویا را افشانی این را در عالم محبت ناز ودلال وکرشمه محبوب
گویند یا محبت این طایفه را ور شنیدن این کلمات آن ذوق است که در تحریر نیاید بیت لم یزل
لم یزل بیت گه ناز وگه کرشمه گه خشم وگه عتاب + مسکین دلم چرا نشود زین همه خراب + آنکه نوشته
بود در باب نشانه که هرچه در مکتوبات باید خواهد همه در نشانه فرو خواندم گوئی این نشانه در [illegible]

دل من چیزی بیان می کند نشانهای مخدوم و آنچه من پیر بسند نوشتن چه حاجت است چرا
نزدیکتر است این معنی به آنکه ما صب الله شیئا فی صدری الا و قد صببت فی صدر
ابی بکر و من صب از دل بدل بود زبان را خبر نه چون دل مرید را با دل پیر مقابله افتد
بر قدر مقابله از آن دل برین دل صب شود اگرچه نشستن در زبان در میان نبود چه با
و این استعداد مرید را بغایت عذر است و آنکه می نویسند می خوانند همه بیک فهم باز هم
کل من علیها فان تمام شود تا و یبقی وجه ربک جمال نماید ای برادر مقصود جمله طالبان
عالم و سالکان روی زمین همین است و این را عالم وحدت گویند همه جا کثرت است دوی
است مگر اینجا اگر از هزار رونده یکی باد و بدین دولت رسد بسیار بود و ترا آسان نمی باید یا با
در کار باش تا وقت آید خواجه عطار گوید مثنوی آنچه تو گم کرده کز کرده هست اندر
تو تو خود را پرده هر چه در توحید مطلق آمده است آن همه در تو محقق آمده است
آدم اول سوی هر ذره شتافت تا بجود او ره او را نیافت و آنکه نبشته بود
صورت صاحب جمالی با کمال بین النوم والیقظه جانب راست ایستاده بود ای
برادر در راه سالکان همچنین چیزهای امتحانات حتی لیظهر الصادق عن الکذوب
بسیار است اما چون بر سنت خواجهٔ عالم صلی الله علیه وسلم کار می کنند که ما زاغ
البصر و ما طغی سلامت می گذرد تا آن الی ربک المنتهی می رسد بیت خبر وصلت ای
حرام باد ا حاجت که بنجواهم از خدا این و آنکه نبشته بود از ذوق و غربت حقیقی
می باشد چنانکه کسی را محبوس کرده نمی باید همچنین مرا نمی باید ولی نمید هند اگر نمید اوند نمی شود
اما الامور مرهونة بمواقیتها سنت الهی جاری برین است و آنکه نبشته بود بعضی وقت مستی
پیدا شود چنین و چنان ترتیب آن زمان نگاه نمیتوانم داشت آن زمان ترتیب از لو کرمی طلبید
ترتیب آنکه بود که مست نبود آنکه نبشته بود اقامت فرایض و سنن و مستحبات در وضو و نماز گاه
وضو و نماز نمیتوانم کرد این نشان محفوظی است علامت سکر است ابنیت خاطر جمع دارد و کار خود

هرچه نوشته بود از هستی همه دلیل فتحیاب ست و آنکه نوشته بود این کلمات از مخارج حروف
واصوات نمی شنوم مخارج حروف واصوات از عالم ملک ست انچه تو میشنوی ملکوت
ست این کلمات را در دیوانگی هستی اثری دیگر بود چون از عالم دیگر است هر آئینه اثر
او دیگر بود آنکه عین القضاة رحمة الله علیه فرموده است که در فنا همه سالکان برابر اند
اما در بقا تفاوت فنا بمنزله مرگست و در مرگ لابد همه برابر اند و بقا بمنزل نزول است بعد
از موت در قرب حضرت اهل قرب در قرب متفاوت اند انچه یاد آمد نبشته شد و ملال هم
آورد و والده و همشیره و برادران و خواهرزاده فخر الدین و تاج الدین را سلام و دعا برسانند
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب یازدهم ای برادر سنت الهی جاری برین است
که این آیة متضمن آنست که هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و گردش احوال موسی
علیه السلام همبرین سنت بوده است اولش در تنور انداختند پس در دریا افگندند پس به
دست دشمن انداختند پس قتل قبطی در دست او راندند پس در غربت افگندند پس ده
سال در شبانی انداختند پس در بادیه خونخوار افگندند شب تاریک بود و ابر سیاه
برخاست و برق و رعد غریدن گرفت و گوسفندان رمیدن گرفت و گرگان در
رسیدند و سرما فرو گرفته و زن را درد زادن گرفت همه اسباب هلاکی موجود شد
آنگاه موسی صلوات الله علیه در طلب آتش قدم زد گفت انی آنست نارا انا گا
علی الفتوح ندا از مقصود و مطلوب در رسید یا موسی انی انا الله برین منوال خود
آن برادر را نظر بر عدم اهلیت خود و بر ناشایستگی خود افتاد از خود و کار خود
نا امید شد دل بر هلاکی خود نهاد اگر وقت فتوح در رسد و در کار گشاده گردد و عجب نبود
مبارک باد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب دوازدهم احادیث آن
برادر جمله مطالعه کرده شده هر حدیثی شوری و غوغای دیگر داشت تا ازین شور و غوغا چه بدید آید خود
آمد انشاء الله تعالی ختم این کار جمال این بیت بود بیت سن کرامی زهد و تقوی

من گدای خانقاه ؛ ساقیا باده بده آتش بزن بنشینه را حدیث اجزای که شرح
مشارق نوشته بود آن مقدار که بیاض سواد بود مطالعه کرده شد موافق خاطر بود
معانی بسیار دارد از هر نوعی وجنسی وحالی دران مشغول کننده است هنوز شده از
سودا کار با علوم افتاد است علم را در گوشه هند عاقبت بخیر باد بسم الله الرحمن
الرحیم **مکتوب سیزدهم** برادر عزیز امام مولانا مظفر سلام و دعا از کاتب
حروف شرف منیری مطالعه کنند غرض آنکه پیش ازین مکتوب فرستاده شد و در آن
تاکید بسیار کرد مع ذلک تاکید دیگر کرده میشود از تاکید بسیار وارد در حق حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در قصه زید و زینب حق تعالی اخبار کرده است
وتخشی الناس والله احق ان تخشاه و هارون پیغمبر علیه السلام با جلالت نبوت گفته
است فلا تشمت بی الاعداء و مریم مادر عیسی پیغمبر در زادن فرزند بی شوهر گفته
است یالیتنی مت قبل هذا وکنت نسیا منسیا والسلام لا حول ولا قوة الا بالله
بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب چهاردهم** مکتوب آن برادر سید مطالعه کرده شد غوغا
شور هر چه باشد جز فرو بردن و در دیگ تا زدن راه نیست تا غریزی گفته است انا الحق
گفتن منصور از ناگنجائی بود هر آئینه حوصله چون وسیع بود در دیگ بگنجد و اگر تنگ بود
نگنجد بیرون افتد این نکته درین باب اصلی قویست خاطر جمع دارد حق تعالی مبارک
گرداند والسلام بسم الله الرحمن الرحیم **مکتوب پانزدهم** برادر اعز مولانا مظفر
سلام و دعا از کاتب حروف شرف منیری مطالعه کنند مولانا حمید الدین ناگوری
راست رحمة الله علیه رحمة واسعة **رباعی** گفتگوی بحالت کشف است ؛ هر کو باز و ذوق
حاصل اندر زمان استغراق ؛ شاهد روح جز خدا نبود ؛ چون سالک را ازین آیه که کل من
علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام کشف شد وحده لا شریک له برو معلوم
گردد جز انا بگو دیگر چه آید اما چون شحنه غیرت دار سیاست نصب کرده است آدمی گوید من هیچ

بالتوحید فقد اولی من احیاء غیره چکنند که لب بر بندد بیت ز مستی گر بگویید ز عشقش خبر ایشان :
در شریعت دار باشند : حدیث ای برادر آنچه اهل ذکر گفته اند درین باب این ست
کز ان اول ما ذکر الله به نفسه هو انا فذکره علی الحقیقة انا و باقی الاذکار کلها من جمیع کلام
العالم حتی صوت الحیوانات صدا لتلک الکلمة اعنی انا فما دام الذاکر یسمع من
باطنه لا اله الا الله او هو او انت اذا اسمع کان فهو بعد یسمع من الصدا فاذا سمع لنا ده
بقدر علی دفعه فهو الذاکر الحقیقی فاما آنچه می شنوند حق تعالی سالک را نطق تن او فرو
بلکه نطق جمیع جمادات و نباتات و حیوانات را اینجا به بیند اگر می شنود از ایشان
همان ذکرے که خود می گوید پس آن ذکر صدا بود مر ذکر او را و این کشف
خیالے بود نه حقیقی و اگر می شنود از ایشان ذکرے که مخصوص است بهر چیز
پس آن کشف صحیح بود و حقیقی بود برین دو اصل تامل کند این قسم که
نبشته بود جمله حل خواهد شد ان شاء الله تعالے حدیث اے برادر آنچه از جهان
وحدت ترا می خورانند قدح قدح خوش خوش مے خور و بدستی مکن بشنو
که چه می گوید رباعی بر بند زبان که عاشقانش + در عشق نمی خرند گفتار
دیدی که بسکر عشق رمزی + حلاج بگفت و رفت بر دار + هر کرا آن آفتاب اینجا
بتافت : آنچه آنجا وعده بود اینجا بتافت + آنچه می خوری خوش باد او خوش
تر باد و بسیار کباد ا هر روز تشنه تر باد ا بیت هست دریای محبت بے کنار
لاجرم یکسا تشنگی شد صد هزار اینجا کار بر قدر همت است هر چند که همت بلند تر
تشنه تر هر که صاحب همت آمد مرد شد همچو خورشید از بلندی فرو شد بیت هر کرا
همت درین راه آمده است + گر گدائی سکندر شاه آمده است + حدیث بار رفت باید کشید
روشنده را چاره نیست در قهر لطف پرورده باید شد و اگر نه خام ماند آخر کار سالک همین
ست تنها ترا است بیت تا نگردی نقطه در دائره کی توان خواندن ترا مرد سیر

بیت دیگر سبر و گردد زبانہ تا خوردہ ؛ نرسی بر در سراپردہ + ای برادر این ہمہ کہ
یا سالک میرود برای برداشتن غیر میرود از میان تا رد زبر و زنجیہ تر گردد نہ بہر ہلاک
وہی خاطر جمع دارد رباعی در محبت تا کہ غیرے ماندت ؛ دود در دون کعبہ دیر ماندت
چون نماند در دل از اغیار نام ؛ پردہ از محبوب برخیزد تمام ؛ اینجا ترا رسد کہ نعرۂ
یا ونیٔ غیر کجا غیر مجازی خواستہ ام نہ حقیقی حدیث ای برادر مکاشفات را نہایت
نیست چون از عالم بے نہایت است در تحریر چون گنجد و در عبارت چون آید
چنانکہ گفت رباعی شرح دادن حال عاشق جاودان ؛ از عبارت برتر است
و از بیان گر زبان گردد دو گیتی سالہا ؛ ہم نیارد داد شرح این حالہا ؛ حدیث
ای برادر ہر چند از دریائی بی نہایت خوردن و فرو بردن و لب پاک کردن دشوار است
و دشوار تر است کوہہا در عدم شوند بیچارہ آدمی کہ باشد ولیکن چون بدو رسد دریا قطرہ
بود از ینجاست کہ گفتہ است امام شبلی رحمۃ اللہ علیہ زیبا روئی تحیرا چون مست شد
تشنہ تر شد ہر چند خورد تو انداتیست کہ گفتہ بیت مست مستم مرا شراب دہید
خرقہ و سجدہ ام بآب دہید بیت دیگر گر محبت ذرہ پیدا شود + کوہ از نبردی
او دریا شود ؛ حدیث چون کسی با بلا خو گرفت بلا عیش گشت بدین جہت حکما
کہ دریا فرو برد و از جا بجنبد از ینجاست کہ گفت بیت ہر بلائی کہ جان نماید از وے
از یکی در ہزار شاید از و حدیث برادر راہ توحید کردن مردانست دریا
محیط است آنجا علم و عقل غرقہ نشستن از کجا و گفتن از کجا ہر دو ہر کہ درین دریا
افتاد در عالم حیرت افتادہ است کہ گفت فرد قطرۂ کو غرقہ دریا بود + ہر دو کونش
جز خدا سودا بود + عزیزی دیگر خوش گفتہ است قطعہ شبی در خود نگہ کردم جمال کبریا دیدم
پس از خود چون بخود رفتم ہمہ ملک بقا دیدم ؛ سوا در عالم ناسوت چشم عقل بود آنکہ ؛ چو
در لاہوت پیوستم چگویم ناچا دیدم + محیطی یافتم کز وی یکی قطرہ است نفس کل + شدم در وے

حضرت کانجا همه شاهان گدا دیدم ٭ تجلی کرد نور قدس من از دیدهٔ باطن + نظر در هر چه می کردم
همه عالم خدا دیدم ٭ نه من بی او نه او بی من خود او را من چون گویم + که دین یکی
یکی گویان دو گفتن ناروا دیدم ٭ انا الحق گفتم آنجا من طفیلی شد همه گویم ٭ ولی
با این همه خود را طفیلی مصطفی دیدم ٭ مگو با من چه دین داری خوشم با دین توحید
همه دین بر صواب آمد و گر دینها خطا دیدم ٭ حدیث ای برادر هر چند از فیض
رحمتی وسعت کل شیٔ صب در حق خویش بیشتر بینی عجز و نیاز و خواری اضعاف
و مضاعف بیش کنی در همه از آنجا بینی نه از کار خویش بیت هر چه که داری
ای تو درویش ٭ آن همه حق شمر نه از خویش ٭ تا سلامت بگذری ور خم نخوری
عزیزی دیگر گوید بیت عزت خود را شاید نی هیچ شک ای سالک ٭ در کون و مکان
ما را جز خوار نباید دید ٭ دیگر نیز گفته است رباعی هر کس که ذلیل کرد خود را + اندر
نظرش همو ذلیل است + عاشق ز برای عز معشوق ٭ در دنیی و آخرت ذلیل
است + حدیث یک شرط این کار قناعت است هر کرا قناعت نبود او را در
بازار باید رفت و او را این حدیث چه کار قناعت ملکی است که از و ملکی بیشتر نه
چنانکه گفته اند رباعی هیچ کس را در جهان سجده مبر ٭ از قناعت نیست ملکی
بیشتر ٭ هر که در راه قناعت مرد شد ٭ ملک دنیا بر دل او سرد شد + حدیث
رعایت حقوق بر قدر و امکان شرط است تا بسلامت بگذری تا در طور عقل
است راست رفتن است و راست گفتن است و در راست رفتن بی شبهه
فرید بود نه نقصان نه هر که راه راست میرود بمنزل میرسد از اینجاست که گفت قطعه
هر که در راه محمد ره نیافت تا ابد گردی از این درگه نیافت + دولت آنجا جو و دین
آنجا طلب مرجع اهل یقین آنجا طلب ای برادر آنچه از بعض منقول است از سکر و غلبه
چیزی افتاده است ایشان در آن معذور اند اما پسندیده روش میان این طایفه نیست مسلوک

علی الستر تقیۃ مع کتمان السر یعنی کتمان سر التوحید و ما لا یحل کشفہ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی
یحببکم اللہ موکد این حروف است و ہمین معنی عزیزی می گوید مثنوی او دلیل تو بس
راہ محمودی :: از زبان تو ہیچ یادہ مگوی + ہر چہ او گفت گفت مطلق دان :: ہر چہ
او کرد کردہ حق دان :: خاک او باش بادشاہی کن :: آن او باش ہر چہ خواہی کن
ہر کہ چون خاک نیست بر در او + گر فرشتہ است خاک بر سر او + ازینجا معلوم میشود کہ بعضی
از اہل فضول بگمان فاسد بسواد جہل خود در راہ محمدی نمیروند لاجرم از دین محمدی
بی نصیب ایشان نہ راست رفتن بی رہبر محال است کہ گفت مثنوی کور
ہر گز کے تواند رفت راست + بے عصا کش کور را رفتن خطاست :: راہ دور است
پر آفت ای پسر + راہ رو را می بیار در راہ بر :: در مکتوب آن برادر احادیث
بسیار بود چون این قصہ دراز است کے بپایان رسد بیت شب رفت حدیث
ما بپایان نرسید + شب را چہ گنہ حدیث ما بود دراز + بدین مقدار کہ نبشتہ شدہ است
انشاء اللہ تعالی غرض حاصل خواہد شد چنانکہ گفتہ است ہر جا کہ کس است یک حرف
بس است والسلام بسم اللہ الرحمن الرحیم مکتوب ششم و نہم برادر اعزا امام
مظفر سلام و دعا از فقیر حقیر شرف منیری مطالعہ کنند و مقرر آن برادر گردد خاطر بیچارہ
آن برادر متعلق بود نباید کہ در کار آن برادر خللی افتد مانعی و صارفی در میان آید
چون مکتوب آن برادر بکیفیت منشرح رسید مطالعہ افتاد بحمد اللہ ہمہ بخیر بود و ہمہ
موافق خاطر این فقیر بود و احادیث کہ در باب شنید و دید خود نبشتہ بود ہمہ مقدمات
و معانی بر سنن و طریق روندگان و سالکان بود بحمد اللہ علی ذلک امید است کہ کار
آن برادر درین راہ راست رود و روز بروز مزید گردد اما روندۂ این راہ را انواع متہا
بود کرا از کشف و کرامات خواندہ اند زنہار آنجمہ بت و زنار ہمت شود ثم مازاغ البصر و ما طغی
فرا پیش نکند و راہ دیگر ذکر بر آن برادر گشادہ اند آنچہ عجائب غرائب از عالم ملکوت پدید آید

خواهد آمد که آسمان زمین ما را آن نتوان کشید مگر دل هر آئینه رستم و هم رخش رستم کشد
قوی دل باشد همه را فرو برد اهل فرید نعره زنند کار طالب حق آنست در آن هیچ باکی
نکنند اگرچه غالب آید که مغلوبی بود هلاک نبود و آنچه انوار از جانب زمین ظاهر میگردد
سفلی و ملکی یعنی گذشتن است از سفلی و ملکی و آنچه از جانب آسمان ظاهر میشود علوی
و ملکوتی است یعنی ترقی است از ملک و ملکوت و آنچه آفتاب و ماهتاب را تمام دیده
آن دل است که منور شده است دوگانه شکر بگزارد و از ظلمات به شرب می گذرد
انشاء الله تعالی کلی بگذرد و در صحرای دل افتد گردش تمام شود و روشن پیش آید و آنکه
غسل می کند قوی کاری داند و فوائد آن مشاهده شده است و در ذکر گفتن نوعی و هیچ
تقصیر نبود اگر از ذکر شغل مذکور حاصل گردد دولتی داند و غنیمت شمرد و ذاکر را اصل کار گرسنگی
است هر چند شکم خالی تر ذوق فوائد ذکر غالب تر و ظاهر تر اگر یک روزه طی تواند کرد تقصیر
نکند و از ضعیف شدن قالب نترسد که مضرت نباشد از آن برادر این کار آمده است برادر
فوائد گرسنگی در تحریر و تقریر نیاید و این کار بی گرسنگی دست نه دهد معائنه خواهد کرد آنکه
نبشته بود این زمان مطالعه شرح آداب المریدین طاقت ندارم زاهد را همین پیش آمده
است نزدیک است که هلاک شود ای برادر این زمان مطالعه دیگر است انشاء الله
تعالی بعد از این مطالعه دیگر خواهد شد و مفهوم دیگر خواهد شد تجربه دیگر مجرد تا مدتی برسد و
انشاء الله تعالی برسد و آنکه نبشته بود خواجه خضر را دیده است که گوئی با الستین
دوگانه گزارده است و شکرها گزارد که آن بشارت است که این کار بر آن برادر با
راست گردد انشاء الله تعالی و آنچه از خوف شر شیطان و مکر نفس نبشته بود اما این
زمان آن برادر در این عالم و در نیکا را آشنا شد بفضل شیطان و مکر نفس شناخت انشاء
الله تعالی تشویش نخواهد شد باین هم معوذتین خواندن عادت کند و آنکه نبشته بود در و اسیح
انبیا علیهم گرد عالم محسوس نیست ای برادر آن ملکوتی است از اد پلک تا هند و شکل کجا باشد

نبشته شده است چندان تصریح نکرده شده است والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
هفتم هم امام مظفر بدانذ اللهم لا مانع لما اعطیت ابیات چون نیستی تو شد محقق ؛
خیزد همه نعره انا الحق ؛ اینجاست نهایت طریقت ؛ اینست خلاصه حقیقت + احادیث
آن برادر جمله مطالعه افتاد و قاضی زاهد هم حاضر بود او نیز مطالعه کرد ای برادر هوشیار
و بیدار باش اگر درین تماشاها و نمایشها کسی را آلوقت افتد افرءیت من اتخذ الهه هواه
او را پیش آید در دائره لا در شود ربان الا تقیید گردد و در بان الادنی کیست آنرا
که ابلیس گویند از و بشنو چه می گوید بیت عشق مرا گفت نشین بر در من ؛ مگذار درون
هر که ندارد سر من + ای برادر بعد قطع عقبات در تماشاء عالم ملکوت بسیار کسانرا راه زده
است و ایشان را گمان آنکه مقصود راه یافتیم اینست که گفت رباعی افگند دلم
رخت بمنزل گاهی + کانجا نبرد بصد دلیل آن راهی ؛ چون من دو هزار عاشق اندر
راهی ؛ بیگانه شدند بر نیامد آهی + اما ارباب همت و اصحاب معرفت این
تحفه را در کتب مازاغ البصر و ما طغی درست کرده اند ملک ملکوت ایشان را
کسی سیر تو اند کرد بمنزل هم بعالم قدس سگی قدم گاه جبرئیل بود سبحان الله
زهی همت سگی در کار آن مهجوران نظر کن و بشنو که در زاد الارواح آورده
است قال وهب ابن منبه رضی الله عنه قرات فی بعض الکتب ان ابلیس لقی
موسی علیه السلام عند الطور فقال موسی لابلیس بین ما قطعات اذ لم تسجد لادم و قال
ابلیس ما ارادت ان ارجع عن دعوی المحبة فاکون فسالک انی ادعیت محبة فقیل
ارا ان اسجد لسواه فاخترت العقوبة علی کذبی و انت ادعیت محبة فقال لک انظر الی
الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فنظرت و لو غضضت عینیک الرایته اهل محبت
و ذوق را اینجا کارهاست و سرهاست برین نظرست که عین القضاة رحمة الله علیه
می گوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که در دید در کار او نظر کند از غیرتی

کما ان الشاعر تارة یقول کانی من اهوی وتارة یقول انا من اهوی ومن اهوی انا فهذه زلة قدم فان من
لیس له قدم راسخ فی المعقولات ربما لا یتمیز له احدهما عن الآخر فینظر الی کمال ذاته وقد تزین
بما لاح فیه من حلیة الحق فیظن انه فیقول انا الحق وهو غلط کغلط النصاری حیث راوا ذلک
فی ذات عیسی علیه السلام فقالوا هو الاله وحیث یطلق الاتحاد فقال هو هو لا یکون الا بطریق
التوسع والتجوز اللائق بعبارة الصوفیة والشعراء فانهم لاجل تحسین موقع الکلام من الافهام
یسلکون سبیل الاستعارة کما یقول الشاعر انا من اهوی ومن اهوی انا فذلک مأول
عند الشاعر فانه لا یعنی به انه هو تحقیقا بل کانه هو فانه مستغرق الهم به کما یکون مستغرق
الهم به کما یکون مستغرق الهم بنفسه فیعبر عن هذه الحالة بالاتحاد علی سبیل التجوز والتوسع ا
خواجه سنائی است علیه الرحمة مثنوی: وصف او ز پیر علم نیر و نیست ۔ هر چه در حسمت آید
آن نه آن او نیست انچه نیز در توهمت آید آن نه نیست ؛ غایت وهم نیست الله نیست ۱۲ این
جمله از تقریر امام غزالی رحمة الله علیه نبشته شده است نقل از شرح اسماء الحسنی امام غزالی
رحمة الله می گوید الحق هو فی مقابلة الباطل والاشیاء تستبین باضدادها وکل ما یخبر عنه فاما
باطل مطلقا واما حق مطلقا واما حق من وجه واما باطل من وجه فالممتنع بذاته هو الباطل
مطلقا والواجب بذاته هو الحق مطلقا والممکن بذاته هو حق من وجه باطل من وجه فهو من حیث
ذاته لا وجود له فهو باطل وهو من جهة غیره مستفید الوجود فهو من الوجه الذی یلی مستفید الوجود
موجود فهو من ذلک الوجه حق ومن جهة نفسه باطل هو کذلک ازلا وابدا من حیث ذاته لا یستحق
الوجود ومن جهة غیره یستحق الوجود فهو باطل بذاته حق بغیره وعند هذا تعرف ان الحق المطلق هو الموجود الحقیقی بذاته
الذی منه کل حق حقیقته حظ العبد من هذا الاسم ان یری نفسه باطلا ولا یری غیر الله حقا والعبد
وان کان حقا فلیس حقا بنفسه بل هو حق بالله فانه موجود به ولا بذاته بل هو بذاته باطل
لولا ایجاد الحق له چون آن برادر از این نوع پیش آمده است من عرف الله کل لسانه باید که
گفت و شنید بر قانون و اصول بود و از قانون و اصول تجاوز نکنند تا علم و عقل باقیست نباید

آن این نوشته شده است مطالعه کنند ان شاء الله بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب سی و نهم برادر اعز الله
مظفر هر نفس کار مظفر باد بالنبی و آله الامجاد سلام و دعا از کاتب حروف منیری مطالعه
کند و مقرر آن برادر باد که مکتوب آن برادر مشتمل بر احادیث بعد رفتن مولانا
تقی الدین رسیده بود مطالعه افتاد و کیفیت تمام معلوم گشت ای برادر چون بالیقین
وحدوث دعوی قدس و طهارت که معرفت عزت او را نشاید در عالم ما ممتنع الوجود
است پس یقین باید دانستن که پاکی از لوث و حدوث یا در قدم است یا در
عدم از اینجا همان می آید که آن عارف گفته است عدم کالا وجود له محدث را چون
بتدبیر راست نیست عدم شده به عزیزی دیگر میگوید قطعه چون قدس خدا
لا یزال است ٭ پس دم زدنی کرا مجال است ٭ دعوی کمال مر بشر را ٭ در عالم تنزیه
او محال است ٭ با لوث حدوث دعوی قدس ٭ هر کس که کند از و ضلال است ٭ پس
هر آئینه بشر را بر قدر استعداد خود و قابلیت خود بیش نتواند بود استعداد ذاتی قابلیت
قسمت ازلی است بسعی و کوشش بنده را آن مقدار ظاهر شود که قسمت شده
است همین بیش نیست اما چاره ای برادر دعاء بزرگان اینست اللهم لا
مانع لما اعطیت اگر هر ده هزار عالم جمع شوند چون خداوند جل و علا بنده
را مرتبه و تجلی در دنیا یا در عقبی نهاده بود باز نتوانند گردانید اعتقاد در این محکم کن و
پاک مدار اگر کوهی پر در تو آید آن روده خود چه باشد و قصه ما دراز است جمله
بسیار اشتر اثر آنچه نویسیم در کار خود باید که صادق باشد در سعی کوشش بحکم شرع
جد و جهد نماید در این آیت تامل کند قال الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم عزیزی گوید مثنوی خیال است اینکه بی شرع
و طریقت ٭ کشاید کس همی راه حقیقت ٭ طریقت بی شریعت نیست
واصل ٭ حقیقت بی طریقت نیست حاصل ٭ بیک دیگر تعلق هر سه

داریم کسی شان تفرقه کردن نیارد و عاقبت و خاتمت بخیر باد آمین بسم الله
الرحمن الرحیم مکتوب بست و یکم برادر اعز امام مظفر اعزه الله بمحبته سلام و دعا
از کاتب حروف مطالعه کنند غرض آنکه مکتوب آن برادر مشتمل با حادیث رسیده
مطالعه کرده شد و بر مقصود اطلاع یافته بحمد الله شکر بر آن برادر واجب است
[illegible] آن برادر را چنانچه اوست بر وی نمود تا از روی به کلی برید و بیزار شد و دشمن گرفت
و بریدن از خود و دشمن گرفتن از نفس خود بشارت است بحجة حق سبحانه و تعالی دلیل العلیل
است بر گشاده شدن کار بار مردان که همه را فتح باب این بوده است که او را چنانچه
اوست بر وی نموده اند تا از خود بریده و بدو پیوسته است و آنکه نبشته بود که یکی
شیخ می گوید یکی مخدوم می گوید و دیگر مرد دین می گوید و یکی می گوید که برکت قدم تو چنین
کار شده ای برادر چون ترا چنانچه بود بتو نمودند اگر هزار چنین و چنین بگویند و بنویسند
هرگز بر آن فریفته نشوی لیس الخبر کالمعاینه این دعا را آن محل بخواند اللهم اجعلنی
خیرا مما یظنون و لا تواخذنی بما یقولون و اغفرلی ما لا یعلمون اهل معرفت را در مدح
قدح خلق چه زیان که نزدیک ایشان مدح و قدح خلق هر دو یکی است نه ممدوح خلق
ممدوح است و نه مذموم خلق مذموم است پس خاطر این قسم فارغ دارد و بکار
خود باشد تا روز بروز مزید بود زینهار کافتگی کردن و حلی نمودن نشاید در صحبت
آن برادر چندین کسان مشغول اند همه را زبان دارد انچه حق تعالی نصیب آن
برادر قسمت کرده است ما الست لا ینقص و لا یزید چون چندین کسان به سبب آن
برادر در دین کار آمده اند باید که به نسبت ایشان کند انچه کند و به نسبت ایشان بگوید
و بنمود و انچه خود با حق تعالی دارد چنانچه عزیزی گفته با شیخ هوشیار باش و با حق دیوانه
با عشق آشنا باش و با عقل بیگانه و از خواجه یحیی معاذ رازی نیز منقول است که
گفته است در ملا گویم ای سید من و در خلا گویم ای دوست من و در وحدت گویم ای من [illegible]

راست میرود و این طریق پسندیده و مقبول همه است ارباب معرفت و اصحاب
بصیرت همه این گفته اند که بهر مقامی که برسی و بهر مرتبه که در آئی باید که مقلد شرع باشی
و دیگر آنکه مسعود مکتوب نوشته بود و رساله نیز فرستاده که در خلوت نوشته ام حاسدان
در کمین اند هشیار باید بود او را نیز هشیار باید کرد که این قسم ازین زمان مشهور شده است
چنانکه میشود عاقبت شما است بخیر باد و الحمد لله دائما والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب بیست و دوم مثنوی من پاک باز عشقم تخم غرض نکارم + پشت و پناه
فقرم پشت طمع نخارم + نے بند خلق باشم نے از کسی هراسم + مرغ گشاده بالم ترس
قفس ندارم + مکتوب آن برادر متواتر میرسد و مطالعه کرده میشود نیک موافق خاطر
و مقبول دل می آید مزید باد بلندهمتی آن برادر تقریر این احوال + به تقریر اقوال خود
معلوم شده مع هذا تاکیداً و تحریضاً به طلب الزیاده نبشته می آید ای برادر من فی المثل
اگر هر دو عالم را بر در تو آرند و گویند تراست هر تصرف که خواهی بکن و هشیار باش
تا وانچه فوق دنیا و آخرت است محجوب نه گردد و قطع طریق نشود همان گوید که عارفان
گفته اند بیت دنیاست بلا خانۂ و عقبیٰ هوس آباد + ما حاصل این هر دو بهیچی
نستانیم + و ازینجاست که سلطان بایزید بسطامی که سلطان عارفان در عهد خود
بود قدس سره فرموده است لو اعطاک روحانیة عیسیٰ و نجویٰ موسیٰ و خلة ابراهیم
صلوة الله علیه فاطلب ما وراء ذلک فان فی خزائن عظمته ماوراء ذلک کثیراً کثیرا
هر آئینه چون مطلوب نامتناهی بود طلب نامتناهی بود پس رونده را که بقدم
نامتناهی می رود در هر زمانی مزید قوت بباید خواست تا از مرتبه که در آنست
برتر آید که به مرتبه فوق آنست اندر آید عزیزی اینجا گفته است که فرمان قل
رب زدنی علما حضرت رسالت پناه را صلے الله علیه وسلم اشارت برین است
اینجا عقل خواهد که در آید و راه زهد گوید محدث را برزده قدیم اعلی بر آمدن ممکن دیگر نه

واجب الوجود در آمدن راه نیست الحذر الحذر یا ایها الماء والمدر آخر نشنیدهٔ بیت در جام تنیا بدای بیسر بحره + رو عشوه مخر که بیشمار است + اما عشق در گوش جان می گوید لا تقنطوا من رحمة الله همین اظهار عشق در وجود از نست تراالعشق فالسالقة لنا و آتش سوزان سلوک در دل نهادن امر ست ترا به طلب از ینجا گفته است قطعه

برخیز دلا به عشق صادق
بر بام فلاک برای همت
و انگاه بعون حضرت او
در راه طلب یکی قدم زن
بر سدرهٔ منتهی علم زن
بگذر ز حدوث بر قدم زن

واین خلاف میان عقل و عشق از انست که در طور عقل تقسیم مستحیل و نا ممکن است در طور عشق این تقسیم مستحیل نیست بلکه همه ممکن است از ینجا که عشق را گر رنگ میگویند یعنی نیز و یک اور رد و قبول منع و عطا جفا و قفا همه یکی است این دقیقه نگاه دار و حدیث برای فخر الدین مکتوب فرستاده شده است و طاقیه مالیده از سر خویش برساند و بعضی یاران که ایشان را مکتوب نرسیده بود دل ماندگی می کردند ایشان را نیز نوشته شده است برساند جملهٔ یاران را سلام و دعا برساند این زبان پیری غلبه کرده است و نظر فتور پذیرفته و دست پیری از همه بر همه نوشتن نمیتواند عاقبت آن برادر بخیر باد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و سوم برادر اعز امام مولانا مظفر بر نفس کافر منصور باد سلام و دعا برخوانند و حروف مطالعه کند و در کار و بار خویش جد و جهد نماید تا روز بروز قدم در فقر بیش برود و مرتبه از مراتب سالکان بر آید انشاء الله تعالی کار در فقر مستقیم گردد چون کار در فقر مستقیم گشت بیشانی و شرابی مست گشت بی تخت و بی کلاه کیخسرو و کیقباد گشت چنانکه گفت بیت بی ساقی و بی شراب مستم + بی تخت و کلاه کیقبادم + فایده از منازل السائرین فان قیل هل یوصف الله تعالی بالعشق ام لا او هل یوصف العبد بعشق الحق ام لا قلنا اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة الحد بالمحبة فنا الحق

لا لو وصف مجاوزة الحد فلا لو صفت بالعشق ولو جمع محاب الخلق كلهم لشخص واحد لم يبلغ ذلک
استحقاق قدر محبة الحق فلا يقال ان عبدا واحدا جاوز الحد في محبة الله ولا يوصف الحق بانه
يعشق بهذا المعنى وهذا قول المشايخ ولكن اذا فسرنا العشق بانه مجاوزة حد العبد في
محبة الله له فهو حق وكذلك لو فسرناه بانه مجاوزة حد العبد في محبة الله له فهو حق ايضا
ولو وصف الله تعالى بالعشق بهذا المعنى لو صفت العبدية بما ذكرنا حاصل از ين كلام
اين مى آيد كه تجاوز از جانب بنده است كه چون خداوند بنده را دوست داشت
بنده از مقام بندگی تجاوز کرده بمقام محبی رسیده و خداوند بنده بنده را دوست
داشت بنده از مقام بندگی تجاوز کرد بمقام محبوبی رسیده در یحبهم ویحبونه این
معنی حاصل است تا عزیزی یحبهم ویحبونه را دو عشق نام کرده است فائده
نزدیک محققان تمامت حروف مقطعات اشارت با عشق است در شرح اسماء
الحسنی مولانا حمید الدین ناگوری رحمة الله علیه این آورده است او در کتاب کتب الله الودود
لا یزال العبد یذکرنی حتی عشقنی وعشقته عاقبت و خاتمت بخیر باد بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب بست و چهارم ۲۴ بنام امام مظفر بعد از مطالعه سلام و دعا این ابیات خواجه عطار رحمة الله نظر کنند

ابیات سالک ثابت طلب ریحان راه	پیش روح آمد بصد دل روح خواه
گفت ای عکس خورشید جلال	پرتوی از آفتاب لایزال
هرچه در توحید مطلق آمده است	آنهمه در تو محقق آمده است
چون برون تو ز عقل و معرفت	نی تو در شرح آئی و نی در صفت
نیست بالای تو مخلوقی دگر	نیست بیرونی و مشتاقی دگر

او تامل شافی کند رموز و اشاره این ابیات را قانون فهم کنند تا بداند که بیرونی تو
هرچه هست بس هرچه طلبی در خود طلب واگر برین شاهد خواهی از قرآن بشنو و فی انفسکم
افلا تبصرون و از ین بیت نیز فهم کن فرد آدم اول سوی هر ذره شتافت

تا بجوز و راه نیافت او را نیافت ۞ و آنکه گفت نیز همین است بیت آنچه تو گم کرده گم
کرده ۞ هست اندر تو تو خود را پرده ۞ نحن اقرب الیه من حبل الورید همین این
معنی است و آن کس را که اهل این معنی است اهل صورت را درین ره گذر نیست آ
که گفت بیت این همه علم جسم مختصر است ۞ علم رفتن براه حق دیگر است ۞ و دیگر
آنچه را هژده هزار عالم نه گفت و نفخت فیه من روحی مگر آدم را تا از ان مسجود ملائکه
آمد و شایسته خلافت گشت و گرنه آب و خاک را این مرتبه از کجا از ینجا گفت
مثنوی خاک را چون کار با پاک افتاد ۞ پیش آدم عرش در خاک اوفتاد ۞ آسمان
و عرش عنصر چیست پوست ۞ خاک الحق جمله را مغزی نکوست ۞ از ینجا قلم بشکسته
شد که راه پیچاپیچ است چنانکه گفت مثنوی چرخ می خواهد که این سر پی برد
او بسر گردی این سر کی برد ۞ چرخ خود در عجز جانش پست کرد ۞ تا کسی آنجا
نیارد دست کرد و عزیزی عذر خواسته است بیت ای دریغا هر چه گفتیم هیچ بود دیده
کور و راه پیچاپیچ بود دعاقبت و خاتمت بخیر باد ۞ فایده از تفسیر لطائف قال العابد تحریر
شاه غیره و العارف یؤثر بالجنة غیره وغیره من لا یطلب من الحق لنفسه شیئا لا فی
الدنیا من المال والجاه ولا فی الجنة من الافضال ولا منه الیقا ذره من الاقبالی و
الاحوال والوصال کذا وصف الفقیر یکون مستقرا کل ارب فایده المحبة توجب لتقدم
مراد حبیبک علی محبوب نفسک فمن لم یؤثر محبوب ربه علی محبوب نفسه السلیم من محبة
ربه و من علامة محبة الله ترقع فی العشق الاخرة فایده ای برادر حق حضرات او ست
آنچه جز اوست باطل بود و باطل حق را کی قابل بود و حاصل اما مرا نیست وجود حق
است و عدم باطل امکان که درمیان وجود و عدم است از وجهی که بعدم دارد باطل
و از وجهی که بوجود دارد حق است تو اگر بتوانی آتش محبت بر افروز و آن والوجهین را
بسوز تا از دردو وقتی باز رهی فایده ای برادر بشنو از برای تاکید محبت را بود

معشوق حاصل شود چه جای در خواست و پایه های برخاست فایده بر زبان از عالم
محبوب این خطاب بسمع جان هر یک از عشاق میرسد یا ایها السافر الی المشرف یا
ایها المبادر الی المقرب یا ایها الناظر الی العلی یا ایها المسارع الی الثری این لطیفها
انا فا فایده ای برادر چون معرفت تو ترا جدو سیر ساخت قدر تو در عالم که داند قطعه
ای روی تو مایه امانی + در هر دو جهان مکین نمانی + در عالم تست جمع گشته + سی
هیچ شکی همه معانی + در عین مکانت چو بیچم + چو عین تو هست لا مکانی + محبوب قدیم را
تو دیدی + در عالم خویشتن عیانی + تو خسرو عالم نشینی + تو راحت عالم جنانی
یک رمز بگویم ای نکو رو + از عالم تو کرا بیانی + بی شبهه نظیر دیار شبلی + بگذار حدیث خود
تو انی + بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و پنجم ۲۵ امام منظر سیالوه کند مشغول

ظلم و عدل و خوب و زشت و کفر و دین	از جهان عقل برخیزد یقین
گر جهان عقل را بر هم نهی	ذره عشقش کند دست تهی

از رموز و اشارت این ابیات در یابد فرق میان طور عشق و طور عقل باید دانست که در طور عقل
کاری دیگر است و در طور عشق کاری دیگر العشق جنون الهی آنچه بر عاقل بود بر مجنون نبود
این مقرر است نیست که گفت رباعی این دولت بیدلی مهر دل آمد + کس نزد سخن گفتگان
منزل ننهند + در عالم عشق هر آنچه بیدلان راست + یک ذره بصد هزار عاقل ننهند
و این بیت برین اشاره می کند بیت صفت عاشقانست اینجا آمده کی فقیه نبودم
که بشهر بت پرستان نتوان نماز کردن لا محاله عاشق بیدل بود و تن بیدل مخاطب نیست
این بیت است ازین قصه بیرون آمد جمله ابیات و کلمات که هر کسی را در شیاب افتاده
است چنانکه گفت بیت عاقلان را شرع تکلیف آمده است + بیدلان را عشق تشریف
آمده است + هر آئینه چون عشق جنون الهی بود همین آید و از کجا تکلیف از کجا مثل است
لیس علی المجنون حرج ای برادر از معلومات است که تکلیف دایر است بر طور عقل و جود اگر

همراه آنجا که طور عشق است عقل آنجا کجا این جمله که تقریر افتاده است مضمون این حدیث
است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم منقول است ان الله لا یواخذ العشاق
بما صدر منهم انچه از عاشق در وجود آید بروی نگیرند که عاشق بیدل بود و بی اختیار
بود و انچه کند بی اختیار او در وجود آید و بی خواست او همادر شود و انیست که
گفت مثنوی کار عاشق اضطراری اوفتد + وان ز فرط دوستداری اوفتد +
لاجرم دیوانه را گرچه خطاست + هرچه می گوید بگستاخی رواست + هرچه در وجود
آید در وجود + عفو فرمایند از دیوانه زود + این جمله که تقریر رفت موافق علم است
و هم بزبان علم است هیچ اصلی منقوض نمیشود و هیچ خللی در فروعی هم نمی افتد اما
ازانجا که این سخنی دقیق است و ظاهرش منکر نماید اهل ظاهر قبول نه کنند لیکن
بر اهل بصیرت هیچ پوشیده نیست بغایت کشاده است پس اگر هستی کوران فهم بجهد
انکار آن چه چنانکه گفت بیت مور اگر شکر نچیند گو مچین + کور خورشید از
نه بیند گو مبین والسلام بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بست و ششم قطعه +

آنرا که چنان جمال باشد	گر ناز کند حلال باشد
در عالم خویش عاشقانرا	گر بار دهد محال باشد
زو منع جمال خوب والله	نقصان نبود کمال باشد

و هو المعطی برادر عزیز امام مظفر اکرام الله بمحبته سلام و دعا از کاتب حروف
شرف منیری مطالعه کند عرض آنکه مکتوب آن برادر رسیده مطالعه کرده شد شور و غوغا
بسیار بود برادر امام شبلی رحمة الله علیه را چون پرسیدند و ما صفت ابواب گفت صم بکم
عمی پس بار از زمین بر دغوغا چه سود کند لب بباید بست و زانو زده این حدیث نباید سوخت
و با ماتم مصیبت خود باید داشت روشن شد از ان این قصه همین است اتا در دنیا بود و غرور با تهم اغیار
این حیث بوده چون از دنیا بیرون رفته اند با این حدیث با این اندوه بیرون رفته و ما ... گو بگفته

با این اندوه و با این حدیث برخیزند و آخر نشنیده که درد چون درد موسی علیه السلام
نه و شوق چون شوق موسی علیه السلام نه و سوز چون سوز موسی علیه السلام نه و دعا
چون دعای موسی علیه السلام نه و سوال چون سوال موسی علیه السلام نه جواب چون
جواب لن ترانی ازین معنی گفت رباعی چون عاشق خاص راز حضرت + برنور
جواب لن ترانی است + ای دوست بدانکه در حق + چونی و چرانی و شبانی است
چون دولت موسی علیه السلام با جلالت رسالت و شرف نبوت میسر نشد
ضرورت این توقع دیگری را در باقی باید کرد با اندوه و ماتم خود باید ساختی ای
برادر آنکه گفته است درد ما ابد بیت چه پنداری ره بیهوده است ازینجا گفت رباعی
زر در دین همه پیران ره را + محاسنها بخون دل خضاب است + همه مردان دین را
زین مصیبت + جگرها تشنه و دلها کباب است + ای برادر چه گوئی محدث را این بود
که در حضرت او را ابدا ازینجاست که عقل می گوید بیت در جام بنا بدای پیشتر
ز دو عشوه مخر که بی شمار است + الحذر الحذر ایها المباد و المبدرا عشق میگوید
بیت بکش جامی دو سه از باده عشق + بزن دستی بگو معشوقه با ماست +
درکیسهم و بیچونه این سر میداست آنرا که در عالم عشق شیدا است ازینجاست که شیخ
گفته است که این آئینه مقدسه مزامیر عشق است که مفهوم ازین آیه مراحل علم و صحو را
دگر حجابیست اما مفهوم هم ازین آیه مراحل عشق را دیگر و آن تعاشق است ای
برادر چون خلعت یحبهم و یحبونه با آدمی فرستادند هر آئینه آدمی خسرو عالم کون
و بادشاه جهان امکان است اینست که گفت قطعه آنکس که بیافت وصل او را
در هر دو جهان بکام باشد + سلطان مع دو زندگیش + در عرف همین بنام باشد + و
نظر و فتور افتاده بدشواری این مقدار نوشته شده بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب
بیست و هفتم برادر اعز مولانا امام مظفر سلام و دعا از کاتب حروف مطالعه کنند

غرض آنکه مکتوب آن برادر معز الدین رسانید مطالعه افتاد فریاد بسیار بود ای برادر
در منهجی که قدم نهاده مردان دران منزل در فریاد اند آخر نشنیده شعر قد تحیرت فیک
خذ بیدی + یا دلیلا لمن تحیر فیک + آنکه خواجه ابو العباس رحمة الله علیه گفته است
هر که ترا بشناخت و مارا از جان خود برآورده همین فریاد است ای برادر محب حقیقی
کا از محبت چندان فریاد کند که دوزخیان را بر وی رحمت آید بر تو بهشتیان را هم
رحم نهاده است چندان فریاد چیست ای برادر آتش دوزخ تن بسوزد و آتش
محبت جان بسوزد و شمشیر غازیان با جان کافران آن نه کند که آتش محبت با جان
محبان کند بیت خاکی از مردم بماند یادگار + از وجود عاشقان خاکستری + چون
سنت این حدیث چنین رفته است لا بد بباید سوخت و خاکستر باید شد به فریاد
نخواهند گذاشت جز رضا و تسلیم راه دیگر نیست جز سوختن و خاکستر شدن و انه الحسیب
لا ینبغی و لا یذر و الله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحیم مکتوب بیست و هشتم امام مظفر
بشنو این دو حدیث هر دلی را که بنور خود منور گردانید آن دل بحق عین گشت خلوت
و عزلت او را مسلم شد بی تفرقه خداوند جل و علا در صفات بی شبهه صادق است اما اثر
آن صفت مظهر طالب مستعدی که بمقتضای حکمت انیست تا آنجا ظاهر گردد دل آن برادر
مستعد شده بود ظاهر شد صفت سوم حقیقی انیست که در جمیع امور قلیلاً و کثیراً همه
او را پیش آید رجوع کند او بحق دگر نه تعدد و تکثر ثابت شود موسی علیه السلام را فرمان
بود اگر علامت شود طلبی و با شمک دیگ از من طلب اما در صفت عارف آورده اند
که امام شبلی رحمة الله علیه را گفته اند که عارفان کیانند و صفت عارفان چیست
گفت صم بکم عمی در گفتند این صفت الکافرون فقال الکافر صم عن سماع الحق بکم عن
قول الحق عمی عن رؤیة الحق و العارفون صم بکم عمی عن غیر الحق نماز و روزه فرموده
من است الهام فرموده حق ست و بی شبهه فرموده حق مقدم بود

سوره چند که در وظیفه تقدیم شده است زنهار آنرا نگذارد هرچه او را عطا شده است و
از حضرت عزت از برکت آن داند فایده نفس کافر و ربان در همه شده است زنهار
با کار فردا انرا نیست که گفت بیت مارا سیه دربان درگروه است آن شیرین پسر
خود و عاشقان در شور و مهر چون بگذر روین باب را + وگرنه همچنان است که از دنیا در
بهشت بود آنکه امام قشیری رحمه الله علیه آورده است در اشارت قرآن آنچه مومنان را
فردا خواهد بود در بهشت جبرا امروز اولیا را حاصل است معنا همین است حق توبه و
اول آنکه بنسبت این عصر این توبه کنندگان لسانی را اول باید که شریعت و طریقت
را بدانند و تائب بود نه مصر اونکه توبه می کند حق او این باشد والله اعلم که بقدر استعداد
او را ارشاد کنند در شریعت و طریقت نا رونا علیه بیان کنند اما در دنیا اصل نیست
باشد که توبه دهنده در شفقت چنان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق صحابه رضی الله
عنهم و چون امروزنا علیه اکثر است در همت تحقیق بدین نسبت آنچه بود انا انبساط اصل
نزد افسست که آن بزرگ گفته است مصرع با خدا دیوانه باش و با شریعت هوشیار
این همه که نوشته بود میداند من چه خواهم نبشت باین هم چند سطری نوشته شده است
این زبان در نظر قصور و فتور افتاده نوشتن نمیتوانم سخن در رقعه نوشته شده است
گوئی کاغذ چشم را خواهد خورد از دیدن کاغذ همچنین می گریزد و دیر آمدن مولانا تقی الدین
کاغذ نوشته بود نظر در بدر همچنان رسیده است اما بیچاره چندگاهی خون خورده است استعداد
و دلبیار شده است آنهم ضایع خواهد شد او را نگذارند در کارها که خود را اندر آرد او را در آرند این
معلوم شما است اگر رسم طاقیه بالینه طلبیده بود فرستاده شده است عاقبت و خاتمت بخیر باد و بحمت

مکتوبات حضرت سلطان سید العارفین محبوب رب العالمین وارث الانبیاء والمرسلین حضرت سید محی الدین شیخ عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول ای عزیز چون بروق شهود از حدق تمام فیض یہدی اللہ لنورہ من یشاء درخشیدن
گیرد و روائح وصول از مهب عنایت یختص برحمتہ من یشاء در وزیدن آید و ریاحین انس در ریاض
قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف هزار دستان در
ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله زند و الیار افکار در دشت عظمت از نفحات
طیران بی پر شود و محول عقول در فضای معرفت لم یکن گم کنند و قواعد ارکان افهام از صدمه
هیبت در تزلزل آید و سفن عزائم در بحار و ما قدروا اللہ حق قدرہ بریاح و هی تجری بهم
فی موج کالجبال در لجج حیرت فرو ماند و امواج دریای عشق هم بحکم و حیل بینهما در تلاطم آید
هر یکی بزبان حال ندا کنند که رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین و سابقه عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی مقعد صدق فرود
آرد و در مجلس مستان الست بربکم رساند و مائده نعیم للذین احسنوا الحسنی و زیادة در پیش کشند
و کاس وصول از جام شراب و سقیهم ربهم شرابا طهورا گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی را
و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا مشاهده گردد و السلام مکتوب دوم ای عزیز سالک طلب را در راه
والذین جاهدوا فینا باتش یحذرکم اللہ نفسه بگدازد و خالص کن تا شایان لنهدینهم سبلنا گردد و در
بازار ان اللہ اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة او را از دستی باشد و بدان سر یا نوبتی
بضاعت حقیر خالص برای الا للہ الدین الخالص حاصل کنی و شاید که زمری انا امرنا المخلصون
از خطر عظیم بگشایند و از لوامع انوار افمن شرح اللہ صدرہ للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر
تو تابد و از دواعی ادعونی استجب لکم مشهود دل تو پیدا آید و از فیض قل متاع الدنیا قلیل با همت
بیرون نهی و از فلاح والآخرة خیر و ابقی عید کنی و از نسیم و نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی مشام

جان تو رسد و شجرهٔ قلب از ان و آنزار آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان
شجرهٔ لا تدع مع الله الها آخر بی برگ شود در بهار فصل بهاران الذین سبقت لهم
منا الحسنی و زیدن گیرد و از سحاب الله یحیی من یشاء قطرات فیض فضل بارش کند
و اراضی ریاض قلوب از نباتات علمناه من لدنا علما سرسبز شود و اشجار بساتین
ارواح به ازهار و اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بار در گردد و عیون وصول
از چشمهٔ عینا یشرب بها المقربون ورود یابد و نغمهٔ اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء بشارت رساند که الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون در رضوان
جنات نعیم ندا در دهد و صدا زند که کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام مکتوب
سوم ای عزیز از روز یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه بترس و از
محاسبه و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک
کالانعام بل هم اضل بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه فاذکرونی اذکرکم
فرو بر و دیدهٔ دل در مشاهدهٔ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة باز کشا و نظاره کن
از نعیم و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یاد آر شاید که ندا و الله یدعو الی
دار السلام در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب و لهو
بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات
النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت را از جان و دل تازی تا منشور الطاف
الله لطیف بعباده بهزاران اطباق هدایا لهم البشری در پیش آید و عساکر اله
و لله جنود السموات والارض همراه تو شوند تا بر لشکر اعداء ان الشیطان للانسان
عدو مبین فیروز گردی و از دام هوای نفس که ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی
لوح دل را از لطائف اسرار واتقوا الله و یعلمکم الله مرقوم گردانی و مرغ روح
از حظائر قدسیم یاد آرد در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا

بجناح شوق بپرواز آید و از اثمار انس در بساتین ثم کلی من کل الثمرات محظوظ گردد
و آئینه سر از لوامع انوار تجلیات همه صفت نور گردد و سر یولج اللیل فی النهار مکشوف
شود و در روضه ضمیر تو از امطار مراحم و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب
الحصید همچو باغ ارم سرسبز گردد و رموز فاحیینا به بلده میتا مترائم شود و استماع
فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید از پیش نظر دور گردد و تو در مشاهده کما
او فردانی گاهی در دریای نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از
سموم هیبت افامنوا مکر الله در گرداب حیرت سرگردان مانی و گاهی از نسیم
لطیف و لا تیأسوا من روح الله در گلشن تحمید چون عندلیبان از سر شوق بترنم آئی
و از غلبات وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف بر کشی و حاسدان ملامت پیش آیند
و گویند تالله انک لفی ضلالک القدیم چون تا ترد القمیص علی وجهه فارتد بصیرا ظاهر گردد
همه با هزاران عجز و نیاز در خواست کنند که و استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین و از
سر صدق و اخلاص بر خوانند لقد آثرک الله علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
حال گوئی رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض
انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین مکتوب چهار[illegible]
عزیز من بیش ازین تغافل کردن و بمحبت دنیا مغرور بودن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب
رضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش هوش تو رسیده و از وعید من کان فی هذه
اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا خوفی نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم و هم
فی غفلة معرضون هیچ اندیشه نمی کنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نوته منها و
ما له فی الاخرة من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان
الجحیم هی الماوی هیچ انتباه نمی گیری تا چند در ره غفلت سرگردان مانی و در تیه شهوت
بی سامان باشی و در روضه توبوا الی الله ره شود و در محراب انیبوا الی ربکم توجه آ[illegible]

بکن و بلسان صدق و اخلاص بخوان که انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین تا نفائس اسرار هو الذی یقبل التوبة عن عباده ویعفو عن السیات
از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم بر تو مکشوف گردد و بیک عنایت چنین بشارت
رساند که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و بمدارج معارج ثم من تشاء عروج یا شد و
منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف
علیهم ولا هم یحزنون. مکتوب پنجم ای عزیز قلب سلیم تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار
اطلاع یابد و عقل کامل باید تا دقایق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم ادراک
کند و یقین صادق باید تا شواهد معرفت وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون
تسبیحهم بعین قلب مشاهده نماید و داعی جوانی را که واذا سالک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان بجان مشتغل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا
وانکم الینا لا ترجعون متنبه گردد و از خواب غفلت الهیهم الامل فسوف تعلمون بیدار
شود و بعروة الوثقی ما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند و به سلسله ففروا
الی الله سوار شود و در یای معرفت وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مردانه بغواصی [illegible]
اگر گوهر مطلوب بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب برآید فقد وقع اجره علی الله
مکتوب ششم ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات اسرار طلوع کند و ارض قلوب
بنور الهدی منور گردد که واشرقت الارض بنور ربها و غطیه ظلام جهالت از پیش بصایر عقول
مرتفع گردد و در سماء فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار عالم قدس
از حیرت چشم باز ماند و خواطر اذکار از مکاشفه عجائب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود و هیجان آید و
بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق در باطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو
فضل علی الناس ندا کند و [illegible] گفتیم و چون بر نکته سر [illegible] مطلع گردد هستی خود را گم کند
ولا تجعلوا مع الله الها آخر در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر توحید را بچنگ آرد

وامواج عبرت اندر بحر محیط عظمت در اندازد و از هیبت هرگاه خواهد که بر کنار آید در گرداب حیرت
افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی تا مرکب امداد الطاف حملناهم فی البر والبحر
در رسد او را بساحل جودی لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن
اسرار عنده مفاتح الغیب بدو سپارد و برموز اشارات ان الی ربک المنتهی اطلاع بخشد پس
بداند که فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد

مکتوب هفتم ای عزیز چون عساکر جذبات عنایات الله یجتبی الیه من یشاء بر ولایت در
تازد و طوایع نفوس اماره را الهام ریاضت و جاهدوا فی الله حق جهاده مرتاض و
مذلل گرداند و جبابره هوائیه را در حجره تقوی بسلاسل مجاهده در کشند و فراعنه ابینه را
باغلال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول مقید سازد و اعمال ارادت و اختیارات
را بتادیب و من یعمل سوء یجز به سزا دهد و آئین رسوم و عادات و قواعد ارکان
طبیعت و ظلمات را بکلی از میان بردارد و شادی حال بزبان صدق مقال ندا
کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة چون عرصه صفائی
قلوب از لوث شوائب اکدار و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد
و حدائق از نسائم الطاف من یهدی الله فهو المهتد سرسبز معطر و مروح شود و صفحات
اوراق سرائر از نقاش رقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد
و مشکات ضمائر از لوامع انوار و الله متم نوره مرات لوامع شهود شود و یوم تبدل الارض
صفت حال او گردد و در روشنی اشواق چون بهار منشور در هوا شود و زبان صدق گوید
کو تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور دمد که نفخ فی الصور
فاقیر صاعقه لصعق من فی السموات و من فی الارض بظهور آلها بیشتر اقبال لا یحزنهم
الفزع الاکبر در رسد و ایشان را تکلمهم و یعاینهم فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر گرامی
شود و در رضوان با شارت تبشیرهم الیوم پیش آید و ابواب نجات نعیم را بگشاید و بگوید سلام علیکم

الیهم فادخلوها خالدین وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من الجنة
حیث نشاء فنعم اجر العاملین وتری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و
قضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین **مکتوب هشتم** ای عزیز یکی از عالم غرور فلا تغر
نکم الحیوة الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن تا از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم
نضرة النعیم یاد آرتا مگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان
رسد و جرعه از جام جهان نمای ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک بر کام جان تو ریزند
و دقایق اسرار لقد جاءک الحق من ربک بر تو مکشوف شود و بر بساط لقد یدلا تدع من
دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک بسامع انس نحن نقص علیک احسن القصص فسانه
شاهد و مشهود استماع کنی وگاهی التذاذ نغمات خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون
القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی وگاهی از صدمات سطوات هیبت
فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در مراقبه حزن و کشتی گاهی بحبل المتین اعتصموا بحبل
الله جمیعا چنگ در زنی وگاهی در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی وگاهی در زورق
شکسته رحیم من حیث لا یعلمون غرق شوی وگاهی بر ساحل لطف الله الرؤف الرحیم گذر
کنی و از حدائق فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ثمار رحمتی و از انهار ولکل درجات مما
عملوا آب یاد اخلاص اعتراف بخائی و در ظل سدره ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین
لا شریک له قرار گیری و از مائدۀ نعیم من اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری و از منادی فضل
ندا بشنوی که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب نهم** ای عزیز چون نهاک
مزامیر الست بمسامع قلوب رسد لذا آمد استماع نغمات خطاب الست بربکم را یاد آرد و سکرات قالوا
بلی را تذکره کند و عندلیب الحان با آواز حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف برکشد و بر ربط کروبیان سرا
داستان ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور فراق نوای انما اشکوا بثی وحزنی الی الله
را با هنگ فصبر جمیل نمودار شد کنند و بر نغمات جذبات شوق در فضای ملکوت سر از گریبان ... در ...

و انوار عیون بصائر عقول را منطمس گرداند که کاد سنا برقه یذهب بالابصار قطرات عنایت
از سحاب احسن از رواح چندان متقاطر گردد که اراضی غرور من کان یرید حرث الآخرة نزد له
فی حرثه از نباتات وعدکم الله مغانم کثیرة مخضر شود و حدائق آمال و من یتوکل علی الله
فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا اگر سر سبز و مروج
گردد و اغصان نهال بیشمار به ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب در بهترا
آید و منادی ربک الغفور و الرحمة ندا کند و بهر که ان هذا لرزقنا ما له من نفاد و الله اعلم
بالصواب بالمکتوب دهم ای عزیز از دواعی شهوات ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل
الله اعراض کن و از مواطن غفلت ولا تطع من اغفلت ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا
بیرون آی و از صحبت اهل قسوت فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله بگوش هوش استماع
کن و به تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی از خواب غرور لا یغرنکم بالله الغرور
بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله خبر او باز
پرس و از سرای کعبه مقصود از سر قدم ساز و در بادیه انقطاع و تبتل الیه تبتیلا بازاد و تجرید
قبل التشمیر فریهم و راحله تفویض و افوض امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا مع الصادقین
مسافر شو و از مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل
مهالک انما اموالکم و اولادکم فتنة به پرهیز بسلامت بگذر و از مناهج مسالک هدی که
ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا راهی پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب
المضطر اذا دعاه بالتضرع و زاری بر خوان که اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم با تبشیر الفقیر هم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با
بشارت تحیت سلام قولا من رب الرحیم پیش آید و در جنب نصر من الله و فتح
قریب و بشر المومنین سوار کند و بجنات نعیم خلد فانقلبوا بنعمة من الله داعی
شود و نسیم عنبر وصال از هر طرفی در وزیدن آید و از قدح شراب محبت با

بادی سعادت غیب گردان شود و شاهد شهود آهنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان
سعیکم مشکورا بر کشند و منادی انس فسانه کلم الله موسی تکلیما آغاز کنند و دیباچه قلم
تجلی ربه للجبل جعله دکا کار الکتاب در نواظر عیون بسائر اسکرات حالات خر موسی صعقا بار
یابد و آثار مشاهدات وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معائنه کنند و به عجز معترف آید
باز بزبان حال گوید که لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر
مکتوب یازدهم ای عزیز تا جبهه اضطرار بر خاک نیاز ننهی و از سحاب چشمان باران
حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود و گلستان امید
بریاحین مراد بارور نه گردد و اغصان صبر باوراق رضا در یاسمین انس ثمرات
قرب و دانها عند ربکم زلفی و حسن مآب شاداب نه گردد و به کمالیت نرسد و عندلیب
قلب نغمه شوق در ترنم نیاید و هما فواد با حجرانی ذاهب الی ربی سیهدین از
قفص ام للانسان ما تمنی در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی ما متعنا
ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند هرگز بسدره فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن عند ربهم هیچ برنخورد و از
بوستان والله عنده حسن المآب بوی مشام جان و نرسد و از گلزار الیهم لهم دار السلام
عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون هیچ برخورداری نیابد مکتوب دوازدهم
ای عزیز خود را از کارخانه المال والبنون زینة الحیوة الدنیا بیرون دار و دست
همت از کارگاه شغلتنا اموالنا و اهلونا گرد آر و از حضیض صحبت واماندگان
غفلت که نسوا الله فانسیهم انفسهم پای همت بیرون در کش و در رخش طلب میدان
عشق بتاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان
استقامت و استوینوا بالله بچوگان گاه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک
هم المفلحون در ربایان شاید که بیک دولت وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم

به بروج کمال که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کنند و نور رضیت لکم الاسلام
دینا در لمعان آید شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه بر
مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود بر دقایق و فی الارض
آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانند و بر رموز و اشارات فانها لا تعمی
و جد الله محرمیت بخشند و ریاح فیض ارسلنا الریاح لواقح و روائح فضل نصیب برحمتنا
من نشاء از هبوب عنایت الله لطیف بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن
عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون
با وراق شهود و اثمار تجلی سرسبز و باردار گردد و دنیا بیع وصول ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء از شواهد خیال والله ذو الفضل العظیم در بهار قلوب جاری شود
بحر چنین بشارت رسانند الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن
ودا و بشر اقبال چنین بشارت دهد که یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون
و رضوان از دیار بلده طیبه و رب غفور با تحفت تحیات سلام قولا من رب رحیم و از
رسید و ابواب جنات وصول باز کنند و مائده نعیم رضی الله عنکم در پیش کشند و بگویند
و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون نزلا من غفور الرحیم مکتوب
پانزدهم ای عزیز نفس سلیم تا نه ما بر موزع اصفی قد افلح من زکاها و قد
خاب من دسیها الاطلاع یابد از لوامع انوار قلب که لا ینفع مال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم اقتباس نور کنند و از روائح نفحات نفخت فیه
من روحی بوئی در مشام او رسد و از دقایق مکنونات و تفصیلها
الحق خبر و بار یابد و از مکتسبات اتقوا الله و یعلمکم الله عشق یقین کنند و
بر رموز و اشارات قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله شعور یابد و جرعه از جام محبت یحبهم و یحبونه در کام او ریزد و در بزم گاه

مستان باده که یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک را پیش آوردند و چون در آیینه
تعرف فی وجوههم نضرة النعیم جمال حال ایشان مشاهده کنند گویند هذا ما وعد الرحمن
وصدق المرسلون و از حسرت بر خوانند با لسان ان لا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا
و با هزاران نیاز و زاری در مناجات شده گویند ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر
لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و چون نسیم جان فزای ونجینا من الغم وزیدن
آید و برق عنایت کتب ربکم علی نفسه الرحمة درخشیدن گیرد و پیچ رعد بزبان
حال ندا کند و الله ذو الفضل العظیم بمکتوب شانزدهم اے عزیز چون
فضل و کرم از مهب عنایت قدم در وزیدن آید و اشجار طرفات در بساتین
طلب اهتزاز یابد و اوراق هموم از اغصان هم به تحریک نسیم وصد یکبارگی
فرو ریزد قمری شوق به نغمات آسف در ترنم آید و عندلیب حزین بر خواند که
الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و عندلیب انس بزبان حال
نغمه سر کشند که اجیبوا داعی الله با بانگ و من احسن قولا ممن دعی الی الله
بسراید و بجنبیم و بچون نواختن گیرد و چون ترانه قد بینا لکم الآیات لعلکم
تعقلون به مسامع قلوب مشتاقان اسرار ان فی ذلک لذکری لمن کان
له قلب او القی السمع و هو شهید در رسد و دلهای ایشان از لذت محبت
پاره پاره شود و گویند سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض
باذنه والله یدعوا الی دار السلام همراه ایشان شود از خودش بکلی بر باید صراط
مستقیم الی ذاهب الی ربی سیهدین داعی شود و چون منازل هذا صراط
ربک مستقیما در رسد و از اشجار ریاض انا الی ربنا لمنقلبون اثمار ان هذا لرزقنا
ما له من نفاد بر چیند و از ریاض اسرار الم یعلم بان الله یری بادی من ابتدا
النفس اعتراف نماید و تیمے از ریاض الفت خفیه و هو معکم اینما کنتم والله بما تعملون

بعبیر بمشام جان ایشان رسد و باوراق شود و نحن اقرب الیه من حبل الورید
اطیار ارواح از قفس اشباح در فضای عالم قدس ببال شوق در پرواز شود
و آشیان قدیم یاد آرد و الموارد المباق مسافات کلمح البصر پس پشت اندازد و
ذکر انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض مرکب مطلب ایشان
صدق یوم ینفع الصادقین صدقهم در میدان اولئک الذین هدی الله فبهداهم
اقتده در تازد و چون سر حدیقه اینما تولوا فثم وجه الله در رسد و از دار مقعد
صدق عند ملیک مقتدر خبر باز پرسد و در دریای محیط و ما قدروا الله حق قدره
پیش آید و از تلاطم امواج فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا ورطه
حیرت فرو ماند و بلسان اضطرار ندا کند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من
الظالمین و منادی ربک الغفور ذو الرحمة ندا کند که اعتصموا بالله هو مولاکم
فنعم المولی و نعم النصیر و امداد لطائف هو الذی یسیرکم فی البر والبحر در
و سواحل التفات ان الله لذو فضل علی الناس ولکن لا یشکرون و ارسال
در رضوان مسالفة عنایت زلفی والله عنده حسن الماب باشاره سلام علیکم
بما صبرتم در پیش آید و گویند ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله
فما له من هاد و مکتوب شصت و هفتم ای عزیز یکبار خانه فلکی افلم ینظروا
الی السماء فوقهم کیف بنیناها در شو و بر بدائع قدرت احدیت نگاه کن که
در لوائح و لطائف زیناها و ما لها من فروج چه مندرج است یعنی به بصر
بصیرت مطالعه کن و در حدائق غرائب والارض مددناها دیده فکرت
بگمار و اشکال و القینا فیها رواسی به نظر عبرت نظاره کن و از اغصان اشجار
ریاض و انبتنا فیها من کل زوج بهیج ثمرات تبصرة و ذکری لکل عبد منیب بچین و
ظلمات نزلنا من السماء سرچشمه آب حیات او مبارکا طلب کن و با یادی

اعتراف نمایند قرعهٔ اعمال تو در ورود خانهٔ قلوب نباتات فانبتنا فیها حبًّا و
الحصید همه سرسبز شود و نخلستان مقاصد با جمیع مراد والنخل باسقات لها طلع
نضید رزقًا للعباد ۞ سرسبز بار دار گردد و غوامض اسرار واحیینا به بلدة میتا
بر ده بطون بظهور والله اعلم بالصواب الیه المرجع والمآب [illegible]
ای عزیز چون فروغ آن صبح نو پدید از افق مشارق قلوب ظهور کند والصبح اذا تنفس
شمس عین الیقین بر افلاک سرائر از اوج برج استوا پایه بگذارد والشمس
تجری لمستقر لها ظلمات وجود بشریت در شعشعات نور [illegible] ایشان مستور
شود و سر یولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقهٔ عنایت الله ولی الذین
آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر لشکر شیاطین
کران الشیطان لکم عدو مبین فیروزی دهد و معرکهٔ فاتحی و هزیمت با سپاه
خویش کزین للناس حب الشهوات من النساء والبنین با لشکر [illegible]
معارض شود و ایشان از صدق حال بلسان اضطرار سر خوانند و گویند که
لیضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران عجز درخواست کنند که [illegible]
ربنا اغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین و عنده
مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ندا کند ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون و اعلام
عساکر وان جندنا لهم الغالبون با علام اذا جاء نصر الله والفتح بر سر در
انا فتحنا [illegible] انا لننصر رسلنا والذین آمنوا [illegible] درجات من [illegible]
کشند و بر لشکر اعدا حمله آرد و آثار [illegible] باذن الله بظهور انجامد و اخبار
نصر من الله و فتح قریب متواتر گردد و منادی حال ندا در دهد که قل اللهم
مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتذل من تشاء بیدک
الخیر انک علی کل شیء قدیر ۞ تمت

خاتمۃ الطبع

طالبان اسرار سرمدی و خواہان انوار محمدی را مژدہ باد کہ درین ایام مسرت
التیام کلام خجستہ انضمام سراپا الہام فیض تمام مفید خاص و عام حصول
متاع دنیوی را عمدہ ذریعہ وصول مایۂ آخروی را اعلیٰ وسیلہ از ہمہ بہتر و از
بہتر بہتر ذخیرہ دولت جاودانی اعنی مکتوبات جوابی سلطان العارفین
زبدۃ الواصلین عمدۃ الکاملین حامی دین متین حضرت شیخ شرف الدین
یحییٰ منیری و مکتوبات میر میران پیر پیران قبلہ منتی و کعبہ مرادی غوث الاعظم
دستگیر دو عالم محبوب سبحانی قطب ربانی غوث صمدانی سید العارفین وارث الانبیاء
والمرسلین شیخ الشیوخ حضرت سید محی الدین عبد القادر گیلانی الملقب
بہ پیران پیر رحمۃ اللہ علیہما اجمعین در مطبع فیض منبع منشی نول کشور صاحب
واقع بلدہ کانپور بسرپرستی امیر باتوقیر ذی المجد والمحاسن معلی القاب
عالیجناب منشی پراگ نراین صاحب رائے بہادر مالک مطبع دام اقبالہم
باہتمام کامل منشی بھگوان دیال صاحب عاقل ایجنٹ مطبع بار سوم

بماہ دسمبر سنہ ۱۹۱۰ع حلیۂ طبع در بر کشید

آثار محشر منظوم - ذکر علامات قیامت -

صبح کا ستارا - حالات قیامت و بہشت و دوزخ از مولوی عباس علی -

قیامت نامہ بہشت نامہ از مولوی فیاض الحق -

آثار قیامت -

قیامت نامہ مسمیٰ بہ آئینہ نشور - از مولوی شمس الدین احمد بہادر اکسٹرا اسسٹنٹ کمشنر بارہ بنکی -

تحفۂ درود ملقب بہ خیر الکلام از مولوی منظور احمد صاحب -

رسالہ کسب الانبیا - از مولوی ظہور الحق

مجموعۂ نوشتہ غیبی ورد وظائف اسمای الٰہی و اسمائے رسالت پناہی -

مجموعۂ نو دو نہ نام باری تعالےٰ شامل چھ رسالہ (۱) دعائے گنج العرش (۲) قصیدہ بردہ (۳) قصیدہ بانت سعاد (۴) قصیدہ غوثیہ (۵) دعائے سریانی (۶) قصیدہ حضرت اویس قرنی -

انوار محمدی - مع نقشہ شجرہ فرق قدریہ و جبریہ وغیرہ از مولوی محمد امیر اکبر آبادی -

شرح چہل حدیث - از مولوی امیر علی

مجموعۂ وفات نامہ - شامل پانچ رسالہ (۱) وفات نامہ (۲) قصیدۂ نعتیہ (۳) قصۂ حضرت بلال (۴) قصہ حضرت دائی حلیمہ (۵) حلیہ شریف معروف بہ نبوت -

مولد شریف شہید کلان - از مولوی غلام امام شہید آلہ آبادی -

ایضاً خرد - مصنفہ "

مولد شریف عزیزیہ - از حافظ عبد العزیز

مولد شریف جدید - از مولوی احمد خان صوفی -

زیور ایمان مولد شریف - عورات و مستورات کی زبانی از مولوی محمد انور علی -

مولد شریف عربی - با ترجمہ اردو از مولوی سلامت اللہ -

مولد شریف مع فضائل چار یار مطبوعہ مطبع گلشن محمدی واقع لکھنؤ -

نصرت احمدیہ فی رد قول النجدیہ و ذہبیہ مفتیہ محفل میلاد شریف از سید احمد علی -

مخزی المشہرین - تردید معترضان دیگر بر مذہب وہابی از مولوی محمد سعد الدین برالیونی -

منظر المیلاد و مولد شریف منظوم از شیخ ... علی تخلص عاقل -

شمس الضحیٰ فی میلاد المصطفےٰ مولد شریف از مولوی حبیب اللہ -

مجموعہ میلاد مصطفوی شامل تین رسالہ (۱) میلاد مصطفوی - (۲) وظائف المؤمنین (۳) تحفۂ شکریہ در بیہ بنا بر مذہب امامیہ مصنفہ سید فرزند صاحب رضوی

فہرست کتب

حدیقۂ میلاد - حال متبرک ولادت حضرت غوث الاعظم -

نسب نامہ رسول - حال بعثت سے وفات مبارک تک -

نور نامہ و شمائل نامہ نور محمدی اور شمائل کا ذکر از مولوی عبداللہ -

خدا کی رحمت حال پیدائش رسول اعظم از مولوی سلامت اللہ -

مولود شریف - برزنجی مصنفہ محمد عبدالغنی شاہ قادری -

رسالہ زبدۃ الاذکار - از مولوی غلام حیدر مرحوم گوپاموی دربیان مولود شریف سید الابرار -

ریاض الانوار مولود شریف از تصنیف محمد بشیر صاحب

رسالہ عقیقہ - جسمین مسائل عقیقہ مولود کے مفصل مرقوم ہین باضافہ طریقہ تربیت اطفال

دافع الاوہام فی محفل خیر الانام دربارۂ دفع شبہات تابعین مولود شریف رسول کریم مولفہ مولوی حافظ عبدالسمیع -

راحت القلوب فی مولود المحبوب نہایت اعلی درجہ کا مولود شریف ہے مع حلیہ شریف مشتمل بحوالہ روایات کتب صحیحہ معتبرہ واجب التسلیم مانند مواہب الدنیہ و روضۃ الاحباب و مدارج النبوت وغیرہ مولوی عبدالسمیع بیدل -

تحفۂ [illegible] مصنفہ منشی سید علاء حسین صاحب

عادت الانسان فی آخرۃ الایمان مصنفہ حاجی محمد وارث امیر صاحب

اسرار غوثیت و فضائل غوثیہ بہ نظم البدل مولود شریف کا ہے ازمنشی ظہیر الدین بلگرامی -

تحفۂ فاتحہ المفلسین - از منشی امیر احمد -

سرور القلوب فی ذکر المحبوب -

سراپائے سید المرسلین بطور سہرہ از مولوی محمد عبدالرزاق تخلص راسخ -

ہدیہ مہدویہ - بہ تردید مذہب مہدوی -

گلدستہ محسن - شامل چار رسالہ (۱) رسالہ مدیح خیر البشر (۲) مخمس نعتیہ (۳) صبح تجلی (۴) سراپائے رسول از مولوی محمد محسن -

مخمس محمدیہ - در فضائل پیغمبر خطمی مآب از مولوی نجم الدین نجم -

مجموعہ نسیم جنت - شامل چار کتاب (۱) نسیم جنت (۲) قصیدہ نعتیہ (۳) خیابان فردوس (۴) فضائل درود از مولوی محمد کافی -

سبیل الجنان ترجمہ اردو - تکمیل الایمان مترجمہ میر علی تخلص میر -

فلاح دارین از تصنیف جناب مولوی قطب الدین صاحب بہادر دہلوی - کاغذ رسمی یہ رسالہ آداب آموزی معاشرت شرعی مین نہایت مرغوب ہے - اسکے مطالعہ سے طریق شریعت بخوبی معلوم ہو سکتا ہے -